

الحاد Atheism

نویسنده: محمد قطب
مترجم: خداداد مطاعی پور

الحاد Atheism

مؤلف: محمـــد قطب

مترجم: خداداد مطاعی پور

نشر: رد شبهات ملحدین

الحاد

الحاد به معنای انکار وجود خداوند و باور به اینکه جهان بدون خالق پیدایش یافته یا اینکه ماده، ازلی و ابدی است یعنی در آنِ واحد هم خالق و هم مخلوق است -به نظرم- یک گمراهی جدید است که در جاهلیت‌های پیشین تاریخ وجود نداشته است، و مطمئنا با این صورت و این وسعتی که جاهلیت معاصر ارائه می‌دهد در هیچ یک از برهه‌های تاریخ نبوده است.

برخی از مردم به این آیه گرانقدر اشاره می‌نمایند که: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ (جاثیه: ۲۴)[۱] و از این آیه چنین استدلال می‌کنند که در جاهلیت عرب (و دیگر جاهلیتها) کسانی بوده‌اند که وجود خداوند را انکار می‌کردند، و این دهری‌ها در واقع همانند معتقدان به طبیعت و منکران وجود خداوند هستند.

و آیه -به نظرم- چنین قاطعیتی ندارد بلکه تنها تصریح می‌کند که گروه مذکور (دهریها) رستاخیز را انکار می‌کردند و بطور قطعی بیان ننموده که وجود خدا را نیز انکار می‌کردند.

و در هیچ منبع معتبری[۲] ثابت نشده که در میان عربها یا دیگر ملتهای پیشین، منکران وجود خدا بوده‌اند بلکه احتمال قوی نزد من اینست که افراد مذکور در آیه (دهریها) کسانی هستند که به وجود خداوند و اینکه خالق و مدبر است ایمان داشتند سپس قدرت او را بر زنده کردن مردگان پس از اینکه خاک و استخوان شدند انکار می‌کردند: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ (لقمان: ۲۵)[۳]

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٨٤) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (٨٥) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (٨٦) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (٨٧) قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٨٨) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ﴾ {بگو: زمین

---

۱. {منکران رستاخیز می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن بسر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند، و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌سازد!}.

۲. یعنی صحت آن قطعی نیست.

۳. {هرگاه از آنان (که معتقد به انبازها و شرکاء هستند) بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند: خدا}.

و کسانی که در زمین هستند از آن کیستند اگر دانا و فرزانه‌اید؟! * (بر اساس ندای فطرت و بداهت عقل) خواهند گفت: (همه‌ی کائنات و از جمله زمین و ساکنان آن) از آن خدایند. بگو: پس چرا نمی‌اندیشید و یادآور نمی‌گردید * بگو: چه کسی صاحب آسمانهای هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟ * خواهند گفت: از آن خدا است. بگو: پس چرا پرهیزگاری پیش نمی‌گیرید (و خویشتن را از فرجام شرک و کفر و عصیان نسبت به خداوند به دور نمی‌دارید؟!) * بگو: آیا چه کسی فرماندهی بزرگ همه‌چیز را در دست دارد (و ملک فراخ کائنات و حکومت مطلقه بر موجودات از آن اوست؟) و او کسی است که پناه می‌دهد (هر که را بخواهد) و کسی را (نمی‌توان) از (عذاب) او پناه داد اگر فهمیده و آگاهید؟! * خواهند گفت: از آن خدا است. بگو: پس چگونه گول (هوا و هوس و وسوسه‌ی شیاطین را) می‌خورید و (از حق کناره‌گیری می‌کنید، انکار) جادو و جنبل می‌شوید؟} (مؤمنون: ۸۴-۸۹)

و با وجود اینکه به تمامی اینها اقرار می‌کردند با شدت تمام، رستاخیز را انکار می‌نمودند و از کسی که بدان باور داشت در تعجب بودند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷) أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ﴾ {کافران (برخی به برخی دیگر، تمسخرکنان) می‌گویند: آیا مردی را به شما بنمائیم که شما را خبر می‌دهد از اینکه هنگامی که پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد (دوباره زنده می‌شوید و) آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کنید؟ * آیا او بر خدا دروغ می‌بندد؟ یا نوعی دیوانگی دارد؟ (وگرنه انسان صادق و عاقل چگونه چنین می‌گوید ؟ چنین نیست که ایشان تصوّر می‌کنند. نخیر!) بلکه کسانی که به آخرت ایمان ندارند گرفتار عذاب (یک نوع نگرانی جانکاه) و گمراهی عجیب (زندگی نامفهوم و بی‌محتوا) هستند} (سبأ: ۷-۸).

بنابراین تکذیب رستاخیز از سوی آنها، ناشی از انکار وجود خداوند نبود بلکه قدرت او را بر زنده گردانیدن مردگان پس از اینکه اجسادشان پوسیده شده و در زمین گم گشتند، انکار می‌کردند: ﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ {(کافران) می‌گویند: آیا هنگامی که ما مردیم و در زمین گم گشتیم (و اثری از ما نماند) آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت (و دوباره زندگی را از سر می‌گیریم؟)} (سجده: ۱۰)

به همین دلیل، تمام جدل و مناقشه (انبیاء) با آنها پیرامون این موضوع در جریان بود: کسی که مخلوقات را اولین بار از عدم آفریده قادر است که یکبار دیگر آنها را بوجود بیاورد؟!

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (٧٨) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (٧٩) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ (٨٠) أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (٨١) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (٨٢) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾

{برای ما مثالی می‌زند و آفرینش خود را (از خاک) فراموش می‌کند و می‌گوید: چه کسی می‌تواند این استخوانهایی را که پوسیده و فرسوده‌اند زنده گرداند؟! * بگو: کسی آنها را زنده می‌گرداند که آنها را نخستین بار (از نیستی به هستی آورده و) آفریده است، و او بس آگاه از (احوال و اوضاع و چگونگی و ویژگی) همه‌ی آفریدگان است. * آن کسی که از درخت سبز، برای شما آتش بیافریده است و شما با آن، آتش روشن می‌کنید. (او که قادر بر رستاخیز انرژیها است، قادر بر برانگیختن مردگان و بازگرداندن به زندگی دوباره‌ی ایشان است). * آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است قدرت ندارد (انسانهای خاک شده را دوباره) به گونه‌ی خودشان بیافریند؟ آری! (می‌تواند چنین کند) چرا که او آفریدگار بس آگاه و دانا است. * هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن هم می‌شود * پاکا خداوندی که مالکیّت و حاکمیّت همه چیز در دست او است. و شما به سوی او برگردانده می‌شوید (و به حساب و کتابتان رسیدگی می‌گردد)} (یس: ٧٨-٨٣)

﴿وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (٩٨) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا﴾ {و می‌گویند: آیا زمانی که استخوانهایی شدیم و فرسودیم، مگر می‌شود که (دوباره زنده گردیم و) آفرینش تازه‌ای پیدا کنیم؟! * آیا نمی‌نگرند که خدایی که (بدون نمونه و مُدِل قبلی) آسمانها و زمین را آفریده است توانا است بر این که پس از مردن (بار دیگر) همچون ایشان را بیافریند (و به زندگی دوباره عودت دهد؟ بلی که می‌تواند) ولی برای آنان سرآمدی تعیین نموده است که

گمانی در آن نیست و (با فرارسیدن آن زمان که قیامت نام دارد همگان را زنده می‌گرداند و به صحرای محشر گسیل می‌دارد. این سرآمد قطعی است) امّا ستمگران جز کفر و انکار را پذیرا نمی‌باشند} (اسراء: ۹۸-۹۹)

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ {اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را باز می‌گرداند، و این برای او آسانتر است. (زیرا کسی که بتواند کاری را در آغاز انجام دهد، قدرت بر اعاده‌ی آن را نیز دارد). بالاترین وصف، در آسمانها و زمین متعلّق به خدا است و او بسیار باعزّت و اقتدار، و سنجیده و کار بجا است. (لذا در عین قدرت نامحدود، کاری بی‌حساب انجام نمی‌دهد ، و بلکه همه‌ی کارهایش از روی حکمت است)} (روم: ۲۷)

کسانی که نام دهریها بر آنها نهاده‌اند قومی هستند که بطور مطلق، رستاخیز (زنده شدن پس از مرگ) را انکار می‌کنند و معتقدند که زندگی، فقط همین زندگی دنیای ما است، یعنی حیات دیگری پس از آن وجود ندارد، عده‌ای از ما می‌میرند و عده‌ای نیز زنده مانده و زندگی می‌کنند و جز گذر زمان نیز چیزی ما را نابود نمی‌سازد. چنانکه هر چه زمان بگذرد عده‌ای می‌میرند اما رستاخیز و حیاتی در پسِ مرگ وجود ندارد. اما استدلال به اینکه آنها منکر وجود خدا بودند استدلالی است که آیه بصورت صریح و کافی بیان نمی‌نماید. و نسبت این فرقه به دهر -یعنی به مرور زمان- اینست که دهر سبب نابودی آنها است اما نگفته‌اند که دهر است که آنان را آفریده یا بدانها حیات بخشیده است. یعنی آن را خدایی بجای خداوند خالق برنگرفته‌اند! و حتی اگر جدلا فرض کنیم -بدون دلیل یقینی- که وجود خداوند را انکار کرده‌اند با این حال کسی نمی‌گوید که تعداد آنها بسیار بوده یا آنکه اکثریت جاهلیت را تشکیل می‌دادند، اما انکار وجود خدا بدین صورتی که جاهلیت معاصر بدان افتخار می‌کند، آن هم در چنین سطح وسیعی که اعمال می‌دارد امری بی‌سابقه در تاریخ بشریت است.

چرا که خود فطرت، وجود خدا را می‌شناسد و به‌طور فطری -با هر صورتی که باشد- به عبادت خداوند روی می‌آورد هرچند که گمراه شده باشد! و گمراهی غالب بر بشریت در جاهلیت‌های بشری، انکار وجود خدا نبوده است بلکه شرک و تصور خداوند به دور از حقیقت او بوده و هست، چنانکه تصور می‌کنند که خداوند، خورشید، ماه، ستاره یا مخلوقاتی این چنینی است ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ {از نشانه‌های (قدرت) خدا، شب و روز و خورشید و ماه است. برای خورشید و ماه سجده نکنید، برای خدایی که آنها را آفریده است سجده کنید اگر واقعاً او را عبادت و پرستش می‌کنید} (فصلت: ۳۷)

﴿وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى﴾ {و این که او است خداوندگار ستاره شِعری} (نجم: ۴۹)

یا خداوند را معبودانی متعدد تصور می‌کنند که در قدرت و شوکت و سلطه با هم برابر هستند همانند خدای خیر و خدای شر نزد زرتشتی‌ها، که همیشه در نزاع بسر می‌برند و هیچ کدام از آن دو بر دیگری چیره نمی‌گردد، یا نابرابر هستند چنانکه روم و یونان قدیم به وجود خدای بزرگی که رب الأرباب (خدای خدایان) است باور داشتند و خدایان مختلف را پایین‌تر از او می‌دانستند، یا آنطور که عربها در جاهلیت معتقد بودند که الله رب الأرباب، خالق، رازق و چیره است اما خدایان دیگری هستند که آنها را در برخی امور، شریک او می‌کردند تا ایشان را به الله نزدیک گرداند:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ {و کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (و بدانان تقرّب و توسّل می‌جویند، می‌گویند:) ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند} (زمر: ۳)

خداوند هیچ نبی و رسولی را نفرستاده تا به مردم بگوید خدایی وجود دارد چرا که فطرت بدون رسول و پیامبر نیز به وجود خدا پی می‌بردا! همچنین پیامبران علیهم السلام فرستاده نشدند تا به مردم بگویند خدایی وجود دارد پس او را پرستش کنید زیرا فطرت به‌صورت خودکار به عبادت خدایی روی می‌آورد که بدون پیامبر هم بوجود او معتقد می‌گردد! درواقع الله متعال، تمامی اینها را آنگاه که انسانها در عالم ذر بودند در فطرت‌شان به ودیعه نهاده است:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا﴾ {(ای پیغمبر! برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و (عقل و ادراک بدانان داد تا عجایب و غرایب گیتی را دریابند و از روی قوانین و سنن منظّم و شگفت‌انگیز هستی، خدای خود را بشناسند

انگار خداوند سبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته‌اند: آری! گواهی می‌دهیم (تویی خالق باری)} (اعراف: ۱۷۲)

چیزی که خداوند، همه پیامبران را با آن فرستاد "توحید" است: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ {بدان که قطعاً هیچ معبود بحقی جز الله وجود ندارد} (محمد: ۱۹)

﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ {خدا را بپرستید که معبود بحقی جز او برای شما وجود ندارد} (هود: ۶۱)

که این امر نیز در راستای تصحیح روند عقیده و راست نمودن فطرت از گمراهی‌ها و کژیهای وارده بر آن بوده است نه برای ایجاد یک اعتقاد و اثبات وجود خداوند:

﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ {این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرایی به کفرگرایی و از دینداری به بی‌دینی کشاند). اینست دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند} (روم: ۳۰)

بله... فطرت از زمانی که خداوند متعال فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان پدیدار کرد و آنها را بر خودشان گواه گرفت که او پروردگار آنهاست خودش به وجود خدا پی می‌برد و با عبادت به او روی می‌آورد...

البته ما نمی‌دانیم این امر (گواهی گرفتن‌شان در عالم ذر) چگونه انجام پذیرفته است اما با مشاهده حالت‌های فطرت به مصداق این حقیقت پی می‌بریم.

روزنه‌هایی در فطرت هستند که ایقاعات و ریتمهایی را از جهان و حیات دریافت می‌دارد؛ در نتیجه اگر غافل باشد از غفلت خود بر می‌خیزد و شروع به پرسیدن می‌کند که: چه چیزی در پسِ اینهاست؟ و چه کسی در ورای آنها قرار دارد؟ لذا به وجود خداوند رهنمون می‌شود سپس او را بر حقیقتش تصور می‌کند یعنی به صورت یگانه، بی‌نیاز، خالق، رازق، مدبر و چیره .. بنابراین او را عبادت حقیقی می‌کند و عبادت را خالصانه برای او انجام می‌دهد، یا اینکه گمراه شده و او

را بر غیر حقیقتش تصور می‌کند و خدایان دیگری را شریک او می‌گرداند .. اما در هر دو حالت به وجود خدا پی می‌برد و به هر شکلی که باشد با انجام عبادات به او روی می‌آورد.

پیش از هر چیز، این جهان عظیم است که بواسطه عظمت و بزرگی شگفت‌انگیزش، حس آدمی را به وحشت می‌آورد.

انسان جدای از ابزارهایی که بوجود آورده تا بر وسعت دید و بینایی‌اش بیافزاید و چنان امکانی بدان بخشد که در کرانه‌های پهناور کیهان که چشم مجرد بدان راه نمی‌یابد به سیر و سفر بپردازد، بزرگی جهان و فراخناکی معجزه‌آسایش را احساس می‌کند؛ از دیدن آسمانی که چشم بر آن احاطه نمی‌یابد و برایش بی‌انتها می‌نماید گرفته تا دیدن خورشید و ماه، و دیدن تعداد بی‌شمار ستارگانی که از شمارش آنها عاجز می‌باشد، تمامی اینها او را به وحشت می‌آورد و توجهش را جلب می‌کند در نتیجه پیوسته در مورد آنها به فکر فرو می‌رود و سوال می‌آغازد یا فطرتش می‌پرسد که چه کسی در ورای اینهاست؟ و چه چیزی در پسِ آنها قرار دارد؟ اینجاست که یا به خداوند حق رهنمون می‌شود یا که به بیراهه می‌رود و خورشید، ماه یا ستاره را خداوند تصور می‌کند، یا اینکه همه آنها را همزمان خدایانی می‌پندارد، اما در هر حالتی می‌داند که این جهان بی‌کران و عظیم، خالقی دارد لذا او را به صورتی از انواع صورتها تصور می‌کند و نوعی از عبادت را صرف او می‌گرداند که در برگیرنده رکوع و سجده، شعائر و مناسک و باید و نبایدها می‌باشد.

و هنگامی‌که چشمانش را از طریق تلسکوپها به دوردست‌های درون جهان می‌دوزد چنان چیزهای عجیبی می‌بیند که عقل از سرش می‌برد!

مشاهده می‌کند که خورشید و منظومه شمسی پیرامونِ آن، چیزی بجز ستاره‌ای از میان تعداد بی‌شماری ستارگان در یک مجموعه نیست که با عنوان کهکشان شناخته می‌شود و کهکشانی که خورشید ما در آن قرار دارد هم یکی از کهکشانهای بی‌شمار در کیهان است که به میلیونها عدد می‌رسد و هر یک از آنها نیز دارای ستارگانی است که تعدادشان به میلیونها می‌رسند!

همچنین مشاهده می‌نماید که ستارگانی وجود دارند که چندین هزار با ما فاصله دارند، نه چندین هزار کیلومتر بلکه چندین هزار سال نوری! یعنی مسافتی که نور در یک سال کامل می‌پیماید که یک رقم نجومی است که انسانها از آن بر روی زمین استفاده نمی‌کنند.

۱۸۶۰۰۰ × ۶۰ × ۶۰ × ۲۴ × ۳۶۵،۲۵ = ۵،۸۶۹،۷۱۳،۶۰۰،۰۰۰ مایل تقریبا

و مشاهده کرد که ستارگانی هستند که چندین برابر خورشید ما حجم دارند که البته ما آنها را در حجم طبیعی‌شان نمی‌بینیم چرا که حدود ۹۳ میلیون مایل از ما فاصله دارند و با وجود حجم بسیار عظیم‌شان برای ما تنها بصورت نقطه‌ای در فضا به نظر می‌رسند زیرا مسافت آنها از ما بسیار حیرت‌آور است طوری‌که دوریِ خورشید ما از ما با آنها قابل‌مقایسه نمی‌باشد .. و مسافت بین دو ستاره در فضا برای عقل غیر قابل تصور است، حال تمام فضا که جای خود دارد. حجمش چه مقدار است؟ چه بُعدهایی دارد؟ آیا پایانی دارد یا اینکه بی‌انتها است؟

و –از طریق تلسکوپها- پی برده است که تمام جهان مرئی (دیدنی) تنها جزئی از جهان است، و نسبت جهانی که می‌بینیم به کل جهان را نمی‌توان مشخص نمود چرا که هنوز مقدار و اندازه این «کُل» مشخص نشده است زیرا انسان هر اندازه، ابزاری برای رصد مسافت دورتری اختراع کند میزان بیشتری از جهان برایش نمایان می‌گردد که پیشتر ندیده بود و نمی‌پنداشت که اصلا ممکن است وجود داشته باشد!

حس بشری با وجود این پهناوری و عظمت شگفت‌انگیز، نظمی حیرت‌آور را نیز مشاهده می‌کند.

انسان، پیش از آنکه به دستگاههای بسیار دقیق دست یابد تا بوسیله آنها میزان دقت و نظم در این جهان را اندازه‌گیری نماید، آنچه را می‌دید حس او را به وحشت می‌انداخت و توجهش را جلب می‌کرد.

او دقت و نظم عجیب را در توالی و به دنبال هم آمدن شب و روز در زمانهای دقیق در طول سال مشاهده می‌کرد، همچنین نظم شگفت را در مسیر سایه و تغییر مکان روزانه‌اش می‌دید تا آنکه پس از یک سال کامل و سپری کردن روزها به همان مکان خودش باز می‌گشت .. آنجا بود که ایده ساعت خورشیدی و سپس دیگر ساعت‌ها سر برآورد، و نیز دقت و نظم را در مسیر حرکت و شکل ماه و تغییر شکل‌های پیاپی شبانه آن مشاهده می‌کرد که پس از یک ماه کامل از روز نخست به جایگاه و شکل اولش برمی‌گشت .. همچنین چرخه دگرگونی گیاه از زمانی که بذری درون زمین بود تا اینکه جوانه‌ای شده که از دل زمین بیرون می‌زند تا آنکه به ساقه، شاخه و برگها بدل می‌شود و بعد هم شکوفه و میوه و در نهایت بذر می‌دهد را می‌دید.. و نیز گل رنگارنگ را می‌دید که در خطها و طرحهای دقیق و منظم با فاصله‌هایی دقیق از هم شکل می‌گرفت که

نقاش ماهر نیز عاجز از کشیدن آن با چنان دقتی بود، و حتی عاجز از آن بود که همان عکس را دوباره بکشد چه برسد به اینکه هزاران و میلیونها نسخه از آن را بوجود آورد، اما رنگارنگی هر گل با این میزان دقت بدون هیچ تلاش و زحمتی در طبیعت نمایان می‌گردد .. همچنین پر پرنده رنگارنگ را می‌دید که از تعداد بی‌شماری خط و خطوط تشکیل می‌شد که هر یک، میزان دقیقی از رنگ را با خود داشت که نقاش، عاجز از کشیدن آن با چنان دقت بالایی بود، سپس کسی که این رنگارنگی را در این پرها گرد آورده این منظره دل‌انگیز را ایجاد می‌کند که دیدگان را مات و مبهوت خود ساخته و حس را به وحشت و شگفتی می‌آورد .. و نیز دقت ورود شب در روز را می‌دید تا اینکه نور را از هم فرو می‌پاشید و دقت ورود روز در شب را مشاهده می‌کرد که تاریکی را از بین می‌برد .. او چیزهای بسیاری می‌دید که فطرتش را اگر غافل بود از خواب غفلت بیدار می‌کرد و می‌پرسید: آیا امکان دارد تمام این دقت و نظم عجیب بدون بوجودآورنده‌ای باشد؟ سپس به دنبال بوجودآورنده می‌گشت تا آنکه بدانجا رهنمون می‌شد که او یک حقیقت است که دیدگان آن را درک نمی‌کنند لذا یا با علم و بصیرت به خداوند ایمان می‌آورد و او را بر اساس بصیرت عبادت می‌کرد، یا اینکه به بیراهه می‌رفت در نتیجه تصور می‌نمود که خورشید، ماه، ستارگان یا روح ساکن در تندیسی که با دستان خود تراشیده خداوند است! .. اما در هر حال می‌دانست که می‌باید آفریدگار و خالقی باشد که این هستی را با چنین دقتی آفریده باشد که در موجودات پیرامونش مشاهده می‌کند...

سپس انسان از طریق ابزارهایی که اختراع کرده است چشمش را به درون این جهان معجزه‌آسا دوخت و چیزهای عجیبی مشاهده نمود که به خیالش هم خطور نکرده بود! دید که تمام این جهان از اتمهایی بی‌نهایت دقیق شکل یافته است که چشم غیر مسلح توان دیدن آنها را ندارد بلکه ابزارهایی که انسان اختراع نموده آنها را به نمایش در می‌آورند، به صورت خورشیدی که سیارگان به دور آن می‌چرخند درست به همان صورتی که منظومه شمسی از آن تشکیل می‌شود اما با دقت و نظمی بی‌نهایت که حس، آن را درک نمی‌کند. و در هر قطعه کوچکی از ماده، میلیاردها از این اتمها در کنار هم قرار دارند و در هم تنیده شده‌اند با همان نیرویی که تمامی جهان را نگه می‌دارند و به آن اجازه حرکت پیوسته می‌دهند بدون اینکه به هم برخورد کرده و یا از هم پراکنده شوند؛ همان چیزی که نام «نیروی جاذبه» بر آن نهاده‌اند.

بلکه انسان، عجیب‌تر از آن را مشاهده کرد هنگامی‌که اتم را شکافت و انرژی را از آن آزاد کرد.

اتم، ماده‌ای تجزیه‌ناپذیر نیست چنانکه ابتدای امر چنین تصور می‌شد و آخرین صورت ماده نمی‌باشد بلکه ذرات الکتریکی مثبت و منفی و متساوی‌ای هستند که می‌توان آن را شکافت و از هم جدا کرد که در نتیجه به انرژی تبدیل می‌شود، و انرژی نیز می‌تواند به ماده مبدل گردد و مانعی که میان ماده و انرژی تصور می‌شد وجود ندارد و جهان در نهایت، انرژی است که صورتهای مختلفی به خود می‌گیرد؛ صورتی جرم‌دار در شکل و هیئت ماده، صورتی آزاد در شکل پرتو نوری، و صورتی رها در شکل جاذبه مغناطیسی یا مغناطیس الکتریکی که خردها را مات و مبهوت می‌کند!

و از همه عجیب‌تر چیزیست که در شکل‌گیری جنین و رشد پیاپی آن تا تبدیل شدن به مخلوقی کامل مشاهده کرده است.

چرا که در اصل یک اسپرم لقاح‌یافته (با تخمک) و تک‌سلولی است که از طریق تقسیم مداوم به سلولهایی جدید با ساختار مشابه اما با ویژگی خاص تکثیر می‌یابد. تا اینکه به مضغه (تکه گوشت جویده) تبدیل می‌گردد که این خصوصیت برای چشم هویدا نمی‌شود اما در وقتی معین و دقیق، اوامری پنهان را برای همه سلولها صادر می‌کند. امری برای سلولی معین صادر می‌کند مبنی بر اینکه سلول گوش باشد و امری برای سلول دیگری صادر می‌کند که سلول چشم باشد و برای یک سلول دیگر، امری صادر می‌نماید مبنی بر اینکه سلول قلب باشد. سپس هر یک از اینها به شکلی دقیق و متناسب خود تکثیر می‌یابند در نتیجه از تکثیر آنها، بینی و چشم و قلب و بقیه اعضاء شکل می‌گیرند...

همچنین ژنهای بسیار ریزی همچون اتمها وجود دارند که عملکرد بسیار عجیبی از خود بروز می‌دهند.

چنانکه هر یک از جنس‌های موجودات دارای تعداد معینی «کروموزومها» است که حامل صفات ژنتیکی بوده و از تعداد معین خود در هر یک از موجودات فراتر نمی‌روند و تمامی ویژگیهای آنها همانند اعضاء و توانایی‌ها را برایشان مشخص می‌کنند بدین‌گونه که هر یک از سگ، اسب و میمون دارای تعداد معینی از کروموزومها هستند، و انسان بیشترین تعداد را داراست .. هر یک از گونه‌ها حد و مرز خاص خود را دارد و به حد و مرز گونه‌ی دیگر نزدیک نمی‌شود چون هر

گونه‌ای دارای تعداد معینی از این کروموزومها و نیز ویژگیهایی است که در درون خود حمل می‌کنند .. بنابراین میمون نمی‌تواند در هیچ زمانی یا در هیچ نسلی تبدیل به انسان شود...

سپس این انسان، عجیب‌ترین و اعجاز برانگیزترین مخلوق خداوند است -هرچند که تمام مخلوقات به نسبت ما اعجازآور هستند و به نسبت خالقی که هر چیزی را با گفتن کُن (باش) بوجود می‌آورد و همانند مخلوقات از ایجاد و شکل‌دهی خسته نمی‌شود آسان است- تعداد کرومزومها به نسبت تمام انسانها واحد است اما انسان بیشترین تعدد در صورت و شکل را در بین موجودات داراست چنانکه یکی کوتاه و دیگری بلند، این سفید و آن یکی سیاه، یکی دارای چشم آبی و دیگری قهوه‌ای است، یکی نابغه و دیگری خنگ، یکی در ادبیات استعداد دارد و دیگری در ریاضیات، یکی صبور و بردبار است و دیگری خشمگین و عصبانی .. همه انسانها دارای یک ترکیب هستند و از عناصر واحدی شکل یافته‌اند؛ از همان تعداد صفات ژنتیکی که انسان دارد ولی این صفات در افراد مختلف متفاوت است، چنانکه تقریبا در بین میلیونها انسان در یک نسل و حتی در همه نسلهای بشر، دو نفر مثل هم نیستند. بلکه دقت در اثر انگشتان به حدی می‌رسد که از آن به عنوان ابزار شناسایی استفاده می‌شود چرا که از میان میلیونها انسان، در دو نفر تکرار نمی‌شود و اثر انگشتان مشابهی ندارند!

تمامی اینها چگونه روی می‌دهد؟ این امور شگفت‌انگیز چگونه روی می‌دهد؛ از شکل‌گیری ماده یا تمام جهان گرفته تا شکل‌گیری ماده زنده از اولین سلول، تا برسد به انسان، یا هماهنگی و انسجام در ساختار جهان، بویژه تعادل موجود در منظومه شمسی که زمین جزئی از آنست، که نظم دقیق در آن نمایان می‌شود طوری‌که اگر یک عنصر از آن دچار اختلال می‌گردید حیات به صورت کنونی‌اش و ادامه حیات امکان نداشت .. اگر زمین به خورشید نزدیکتر بود همه موجودات زنده را می‌سوزاند و اگر دورتر بود همگی از سرما نابود می‌شدند .. اگر ماه به زمین نزدیکتر بود آبها بالا می‌آمد تا جایی‌که تمام زمین را غرق می‌کرد، و اگر اکسیژن بیشتر بود موجودات شعله‌ور می‌شدند و اگر کمتر بود برای حیات کفایت نمی‌کرد.

تمامی اینها بدون یک خالق مدبر حکیم چگونه اتفاق می‌افتد؟

***

حس بشری، ریتمها و ایقاعاتی را از حیات پیرامون خود دریافت می‌دارد .. خود حیات، معجزه است.

حیات اولین بار چگونه از عدم پیدایش یافت؟

سپس حیات چگونه به این صورتی که از گیاه، حیوان و انسان می‌بینیم تعدد یافته است؟ و در انواع مختلف گیاهان، انواع مختلف حیوانات و اشکال مختلف انسانها نمایان شده است؟

حیات چیست؟ چه راز و رمزی دارد؟ چه کسی آن را ارزانی داشته است و چگونه؟

موجود زنده چگونه رشد و نمو می‌یابد و حالاتش چگونه تغییر پیدا می‌کند؟

و فرایند مختلف رشد و نمو در خود بشر که همه جزئیات او اعجازآور است چگونه انجام می‌پذیرد؟ چگونه سخن می‌آموزد؟

خود سخن گفتن، معجزه‌ای است که عقل بشری بدان احاطه ندارد! بشر چگونه توانسته با زبانی دارای رمز و رازها و ترکیب‌ها سخن براند؟ چگونه اصوات مبهم را به الفاظ معین تبدیل می‌کند و این الفاظ چگونه به بیان معانی می‌پردازند؟ و چگونه زبانهایی که همین معانی را بیان می‌دارند بین ملتهای مختلف بشر تعدد یافته در حالی‌که همه آنها یک نوع هستند و از یک تجربه یعنی تجربه حیات در این زمین بهره‌مند می‌باشند؟!

این معانی .. و این افکار محض چگونه بدین جا رسیده‌اند؟

فرایند اندیشیدن و یادآوری چگونه انجام پذیرفته است؟ و تمامی این موارد چگونه همراه با رشد کودک رشد پیدا می‌کنند؟ .. قدرت او بر سخن گفتن و نیز اندیشیدن و یادآوری چگونه رشد می‌یابد؟

چگونه فقط انسان -بدون مقدماتی از موجودات پائین‌تر از خودش- از ویژگی اندیشیدن محض، رمزگذاری افکار بواسطه کلمات دارای صوت، حرف و مقطع و نیز ویژگی ابداع مادی و معنوی برخوردار است چنانکه دارای تمدن و تاریخ شده است؟!

همچنین .. جنبه دیگری از حیات که مرگ نامیده می‌شود چه رمز و رازی دارد؟ و چگونه اتفاق می‌افتد؟ و در اختیار چه کسی است؟

کودک -بخاطر حیویت و سرزندگی زیادش- همه هستی را همانند خود «زنده» تصور می‌کند .. و نیز تصور می‌نماید که حیات، امر طبیعی تمامی چیزها است (در همه چیز هست)، بدین دلیل با اسباب‌بازی‌ای که با آن بازی می‌کند همچون یک موجود زنده برخورد می‌نماید چنانکه با در، پنجره، میز و عصا به عنوان موجوداتی زنده تعامل می‌کند که زبان او را که هنوز کامل نشده می‌فهمند و به او پاسخ می‌دهند هرچند که آن چیزها، کلمه‌ای با او سخن نگویند!

سپس ادراکش رشد می‌کند و طبیعتا پی می‌برد که موجودات زنده حقیقی وجود دارند و چیزهای دیگری هم هستند که حیاتی ندارند، که او در مرحله سابق حیات خود بر آنها لباس حیات و زندگی می‌پوشاند اما امروز می‌داند که آنها حرکتی از خود ندارند، نمی‌خورند، نمی‌نوشند و حالتهایشان همانند حالات چیزهای زنده تغییر نمی‌کند اما او بخاطر حیویت و سرزندگی زیاد خود، لباس حیات بر آنها می‌پوشاند در حالی‌که می‌داند در حقیقت، زنده نیستند و حیات ندارند، او با آنها سخن می‌گوید و تخیل می‌کند که پاسخ او را می‌دهند، آنها را می‌زند و دعوایشان می‌کند و می‌پندارد که درد می‌کشند، گریه می‌کنند یا خوشحال و شاد می‌شوند درست همانند شاعر که با کوه و دشت و دمن سخن می‌راند و از آنها الهام می‌گیرد و با طبیعت به نجوا می‌پردازد و تصور می‌نماید که پاسخش را می‌دهند!

سپس روزی به پختگی می‌رسد تا جایی‌که با وضوح تمام درک می‌کند که تفاوتی اساسی بین موجودات زنده و غیر زنده وجود دارد اما بعدا فرض می‌کند که حیات در موجودات زنده همیشه هست همانطورکه جمود و ایستایی در جامدات همیشه وجود دارد.

ولی روزی با حقیقت مرگ شوکه می‌شود و در می‌یابد که «حیات» آنگونه‌که می‌پنداشت همیشگی نیست. این امر زمانی اتفاق می‌افتد که موجود زنده‌ای که می‌شناسد در برابرش می‌میرد؛ چه گربه مورد علاقه‌اش باشد که با آن بازی می‌کرد و چه گنجشکی که می‌دید بر روی شاخه مشغول پریدن است و یا شخصی نزدیک به او که دوستش داشته و بدان وابسته شده بود .. در این هنگام شوک و بهت ناشی از این رویداد در نفس او تاثیر می‌گذارد و او را از اعماقش به لرزه می‌آورد و در قلبش ناراحتی و اندوه بر جای می‌گذارد. و هرگاه نامی از مرگ به میان می‌آید تاثیر سنگین آن بر وی سایه می‌افکند تا آنگاه که در کاروانی قرار می‌گیرد که حیات را ترک می‌گوید و رخت سفر از حیات بر می‌بندد.

و پیوسته هر دو پدیده‌ی مرگ و حیات، وجود انسان را به لرزه می‌اندازند و او را وا می‌دارند که بپرسد: چه کسی در پسِ اینها قرار دارد؟ در ورای حیات چه کسی است که آن را با تمام ظواهرش می‌آفریند و چه کسی در پسِ مرگ است که حیات را پایان می‌بخشد و آن را از حرکت باز می‌دارد؟ لذا انسان یا هدایت شده و حقیقت خداوند را می‌شناسد که زندگی‌بخش و میراننده است، یا که گمراه می‌شود و حیات را به یک منبع و مرگ را به منبعی دیگر نسبت می‌دهد آنطور که دهری‌ها چنین می‌کنند و یا اینکه آن دو را به خدایان دیگری غیر از الله متعال نسبت می‌دهد. اما -حداقل- می‌داند که بخشنده حیات، خالق مخلوقات است پس به عبادتش می‌پردازد و سعی در جلب رضایتش می‌نماید.

***

همچنین حس بشری، ریتم‌ها و ایقاعاتی را از جریان رویدادهای پیرامونش دریافت می‌دارد .. چرا که هستی پیرامون او در هیچ یک از حالاتش ساکن نیست.

چنانکه روز و شب به‌عنوان حرکتی مداوم، تمامی چیزها را از نور به تاریکی و برعکس انتقال می‌دهند، و چرخه سال را داریم که به‌عنوان حرکتی مستمر، همه چیزها را از بهار به تابستان، از تابستان به پاییز، از پاییز به زمستان و از زمستان به بهار منتقل می‌کند و اختلاف مداوم در گرما و سرما، خشکی و نمناکی، سبز شدن یا زرد شدن گیاهان، ثمر دادن و افتادن از درختان و اختلاف مستمر در فعالیت انسان و اوضاع و احوال او که متناسب با آب و هوا و کار و اوضاع او جریان می‌یابد.

و حرکت حیات و مرگ در زندگان هم جاریست نه به‌عنوان «یک پدیده» بلکه به عنوان حرکتی که رویدادهایی را بوجود می‌آورد. شخصی متولد می‌شود و دیگری می‌میرد، کودکی در حال رشد می‌باشد، فرد سالمی بیمار می‌شود و شخص بیماری، سلامتی‌اش را باز می‌یابد. ثروتمندی فقیر می‌شود و فقیری به ثروت می‌رسد. حکومتهایی از بین می‌روند و برخی هم سر بر می‌آورند، جنگها و صلح، پیروزی و شکست، بالارفتن جایگاه مردم و پایین آمدن‌شان، پیشرفت و پسرفت و عزت گرفتن و ذلیل شدن‌ها اتفاق می‌افتد.

این رویدادها، توجه مردم را به خود معطوف می‌دارد و بدانها شوک وارد می‌سازد لذا با تعجب و سرخوشی می‌پرسند: آیا این رویدادها با هم ارتباطی دارند؟ آیا نظم و نظامی در کار است؟ یا

اینکه فقط اتفاق می‌افتند؟ و آیا در ورای این رویدادها، هدفی هست یا اینکه تمام هستی بدون هدف و غایت در حرکت می‌باشد؟ اگر که هست چه هدفی است؟ صاحب هدف کیست؟ و چه کسی رویدادها را مدیریت می‌کند؟ اینجاست که انسان یا به حقیقت رهنمون می‌شود و پی می‌برد که تدبیرگر این رویدادها همان خالق جهان است، اوست که این رویدادها را با اراده و قدرت خود به جریان می‌اندازد و در پسِ آنها، حکمتی قرار داده است که گاهی انسانها از آن آگاهی می‌یابند و گاهی هم چیزی از آن نمی‌دانند .. و یا اینکه گمراه شده و در نتیجه به هدف و حکمت پی نمی‌برد و می‌پندارد که این امور بصورتی کورکورانه، نامنظم و بی‌هدف در جریان هستند .. اما در هر حالتی می‌داند اراده‌ای وجود دارد که این اتفاقات به اقتضای آن جریان می‌یابد و آن اراده، اراده بشر نیست بلکه اراده موجودی بالاتر و والاتر از بشر است، بنابراین نسبت به او، احساس ترس و احساس بزرگداشت و شکوه می‌کند.

***

حس انسان، ریتم‌ها و ایقاعات «ذاتی» را بطور دائمی از احساس همیشگی‌اش به عجز و ناتوانی دریافت می‌کند...

کودک با عجز کامل متولد می‌شود و قادر به هیچ کاری نیست و اگر مراقبت اطرافیانش و غذا دادن به او و برطرف کردن نیازهایش نبود نمی‌توانست زندگی به سر برد. او در حالی‌که در آغوش پدر و مادرش یا کسانی که عهده‌دار مراقبت او هستند حمل می‌شود به تدریج قادر به حرکت می‌گردد تا اینکه زمانی فرا می‌رسد که می‌تواند بدون کمک کسی بنشیند. و در لحظه‌ای که قادر به نشستن است احساس عجز از راه رفتن می‌کند! اما آنقدر تلاش می‌کند تا اینکه موفق می‌شود خود را بر زمین بکشد...

و در لحظه‌ای که قادر به این کار می‌شود احساس تمایل به ایستادن و عجز از تحقق این تمایل می‌نماید! و در مرحله بعد، قادر به ایستادن می‌گردد اما تلاش می‌کند راه برود ولی بر زمین می‌افتد و احساس عجز از دستیابی به خواسته‌اش می‌کند .. روزها و سالها سپری می‌شوند تا که او راه می‌رود، به جاهای دور و نزدیک می‌رود، علم می‌آموزد و احساس می کند که قادر به انجام چیزهای بسیاری است که پیشتر نبوده است.

اما آیا تمایلاتش پایان می‌یابد؟ و آیا دست از احساس عجز و ناتوانی می‌کشد؟

هرگز! او به مقتضای طبیعت و سرشت خود این چنین است، هرگاه خواسته و آرزویی برایش تحقق یابد مشتاق مورد جدیدی می‌گردد و عملاً بدانچه برایش محقق شده قانع نمی‌گردد، حتی زمانی که سوار فضاپیما شد و به ماه رسید و بر سطح آن فرود آمد .. حتی هنگامی که بر بسیاری از امور محیط‌زیست پیرامون خود و قوانین آن -هر طور که خواست- چیرگی یافت... حتی آنگاه که ابزارهایی را اختراع کرد که در عرض چند ثانیه، کارهای چند ساعته، چند روزه، و چند ماهه را انجام می‌دهد .. حتی زمانی که به همه اینها رسید آیا نفس او راضی شد و گفت: هر چیزی که می‌خواستم برایم تحقق پیدا کرده و به بیش از آن تمایل ندارم؟!

هرگز! در حقیقت، انسان چیزی می‌خواهد که قادر بر آن نیست و برای عدم تحقق و دستیابی بدان، احساس عجز دائمی می‌کند؛ او می‌خواهد بر جهان سیطره پیدا کند، می‌خواهد به هر چیزی بگوید کُن (باش) بشود!!

انسان در اعماق وجودش می‌داند که از تحقق و دستیابی بدان عاجز است. و هر اندازه قدرت داشته و بر بعضی جوانب هستی چیرگی داشته باشد باز هم بین او و استیلای حقیقی که آرزویش را دارد چنان فاصله است که رسیدنش را غیرممکن کرده است چرا که میزان قدرت او دارای حد و مرز و محدود است و میزان عمرش و نیز میزان بهره‌وری -در عمر محدودش- از سلامتی، قدرت، نیرو و سرزندگی محدود می‌باشد!

و انسان بدین گونه، هر اندازه که احساس قدرت کند بازهم احساس عجز می‌نماید و احساس قدرت کامل که با آن در تمامی مراحل عمرش حکم براند هرگز برایش فراهم نمی‌گردد، حال انواع عجزی که می‌داند بر او تحمیل شده و برایش اجتناب‌ناپذیر است بماند، همانند مرگ که او را از جاودانگی، عاجز و درمانده می‌گرداند!

حس بشری بخاطر احساس عجز دائمی که تا آخرین لحظه حیاتش همراه اوست به سوی موجودی روی می‌نهد که هیچ چیزی در آسمانها و زمین او را عاجز نمی‌سازد.

هر چیزی که انسان از آن عاجز می‌باشد، این موجودِ فراتر از عجز، قادر بدان است!

پیش از هر چیز، قادر به آفرینش از عدم است و سپس قادر به سیطره مطلق بر همه چیز و مسخّر نمودن مطلق همه چیز است؛ نیرویی که هیچ چیزی آن را مغلوب نمی‌سازد و اوست که همه

چیز را مغلوب می‌کند و اراده‌ای است که هر چیزی را با یک چشم بر هم زدن محقق می‌نماید چرا که بدان می‌گوید کُن «باش» پس می‌شود...

جاودانگی ازلی و ابدی، صفتی است که منحصر و مختصّ این موجود چیره بر عجز است و هر چیزی غیر از آن، فناپذیر و زوال‌پذیر است...

در این هنگام است که حس انسان به سمت این موجودی روی می‌آورد که قدرتش نامحدود است در نتیجه یا هدایت می‌یابد و خدا را بر حقیقتش می‌شناسد و بطوری شایسته و بایسته به عبادتش می‌پردازد یا اینکه گمراه می‌گردد و این موجود را خورشید، ماه، ستاره یا روح موجود در بتی می‌بیند که با دستان خود می‌تراشد .. اما در هر حالتی می‌داند که او آنجاست، وجود دارد، او خدا است و معبود، بنابراین شعائر و مناسک عبادی را صرف او می‌کند و با نوع معیّنی از رفتار، پایبند او می‌گردد.

***

یکی دیگر از تمایلات انسان که تقریبا همانند تمایل به سیطره و جاودانگی در اعماق او ریشه دارد و انسان در مقابل آن، احساس عجز مطلق و نامحدود می‌کند، تمایل به فهمیدن غیب است!

تمایل به معرفت و شناخت غیب، تاریخی به درازای گام نهادن انسان بر زمین دارد .. و تا زمانی که انسانها بر روی زمین زندگی می‌کنند پیوسته نیز او را همراهی می‌کند.

انسان می‌خواهد که نسبت به حیاتش به اطمینان برسد.

چگونه زندگی خواهد کرد؟ آیا از هجوم حوادث در امان می‌ماند؟ آیا در طول عمری که خواهد داشت از قدرت، سلامتی، نشاط و سرزندگی لذت خواهد برد؟

آیا ازدواج می‌کند، خوشبخت می‌شود و به ثروت و جاه و مقام می‌رسد یا اینکه قهرمانی مجاهد و یا رهبری بزرگ می‌شود و یا...

فردا چه چیزی به دست می‌آورد؟

در چه سرزمینی می‌میرد؟ دهها و صدها سؤال که می‌خواهد آنها را بداند «تا به اطمینان و آرامش برسد»...

به همین دلیل به دنبال پی بردن به کُنه غیب می‌رود اما قادر بر آن نمی‌باشد...

او قادر به فهم غیب سالها، ماهها و روزهای آینده نیست بلکه یارای فهم غیب چند ساعت بعد و حتی چند لحظه‌ی پیش‌روی خود را هم ندارد که اول آن از در وارد می‌شود و آخرش پیوسته مبهم و ناشناخته می‌ماند!

چگونه قادر به فهم غیب است در حالی که غیب در پسِ پرده‌ها قرار دارد؟!

آیا پرده‌ها کنار می‌رود؟!

انسان -در جاهلیت خود- به سوی کاهن و پیشگو می‌رود و امور غیب را از وی الهام می‌گیرد و به هر کلمه‌ای که از دهان او بیرون می‌آید وابسته می‌شود انگار که رمز و رازهای غیب حقیقی هستند .. اما .. آیا یقین حاصل می‌کند؟ آیا به آرامش و اطمینان می‌رسد؟

و هنگامی‌که رهنمون می‌شود پی می‌برد که کاهن، پیشگو، ستاره‌شناس، رمّال، شیاطین و جنیان همگی همانند او محروم از غیب هستند حال چگونه امکان دارد غیب را از آنها طلب کند؟ اما آیا بازهم تمایل به دانستن اسرار غیب و اطمینان حاصل کردن نسبت به (پیش‌روی) خود و کسانی که دوستشان داشته و نگرانشان است او را رها می‌کند؟

به سراغ حس درونی‌اش، رویاها و نیروی پنهان درونش که قادر به شفاف‌سازی است می‌رود .. اما آیا با این وجود هم یقین حاصل می‌کند؟ آیا به آرامش و اطمینان می‌رسد؟

به هیچ وجه! او احساس عجز کامل از نفوذ به آن سوی پرده‌های غیب می‌کند اما غیب بازهم در پسِ حجاب باقی می‌ماند و برای انسان آشکار نمی‌گردد...

در این هنگام، حس بشری به سمت موجودی می‌رود که مثقال ذره‌ای در آسمانها و زمین از او پنهان نمی‌ماند چرا که او به همه چیز دانا است و خالق رویدادها و اشیاء است و هر چیزی تنها با مشیت و اراده او در جریان است نه اراده کسی بجز او.

پس یا هدایت می‌یابد و پی می‌برد که خداوند حق تعالی داننده غیبها است یا آنکه گمراه می‌شود و او را موجودی دیگر می‌پندارد .. اما همیشه می‌داند که رمز و رازهای غیب برای موجود والائی که می‌آفریند، ابداع می‌کند و سرنوشت و سرانجام همه چیز به او ختم می‌شود آشکار است

بنابراین به هر نوعی که باشد او را عبادت می‌نماید و به نوعی از رفتار (عبادی) در قبال او پایبند می‌گردد.

***

اینها برخی روزنه‌های فطرت هستند که ریتم‌ها و ایقاعات جهان و حیات را دریافت می‌دارد چنانکه اگر غافل باشد از غفلت خود بر می‌خیزد و شروع به جستجوی خداوند می‌کند، خواه به خداوند حقیقی رهنمون گردد و خواه به بیراهه رود و گمراه شود...

به همین دلیل، فطرت همیشه وجود خداوند را می‌شناسد و بدان پی می‌برد و در اعماق خود بدان ایمان دارد هرچند که گمراه شده و هدایت نیابد و خدا را بر غیر حقیقتش تصور کند یا معبودانی دروغین را که وجودی ندارند با او شریک گرداند.

اما اینکه فطرت، وجود خداوند را انکار کند و بگوید که آفرینش بدون آفریننده‌ای بوجود آمده است یک گمراهی نوپیدا است که در تاریخ بشر بی‌سابقه بوده است.

براستی که حس بشری به حکم عادت، کهنه و پوسیده می‌شود و توانایی‌اش کاهش می‌یابد .. به منظره‌ای تکراری عادت می‌کند در نتیجه همانند بار نخست، او را به وجد نمی‌آورد و شوکه‌اش نمی‌کند. همچنین بر یک معنای تکراری یا اتفاق تکراری خو می‌گرید لذا احساسات و عواطفش همانند اولین بار تحریک نمی‌شود. چنانکه در میان نشانه‌ها و آیات زندگی می‌کند اما از دلالت آنها غافل است و قلبش می‌میرد لذا آنچنان که باید برای معنای خداباوری، حرکتی از خود نشان نمی‌دهد، پس همانند شتر (بی‌تفاوت و محکوم به عادت) زندگی به سر می‌برد:

﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ {اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند} (اعراف: ۱۷۹)

و نیز بشریت با گذشت زمانِ زیاد از ایمانِ به آنچه حواس درک نمی‌کند «خسته» می‌شود و به سوی محسوس روی می‌آورد لذا خدایانی محسوس در قالب بت و صنم یا در کالبد انسان یا در شکل و شمایل افلاک ایجاد می‌کند که آنها را به غیر از خداوند یا همراه او عبادت می‌کند .. چرا

که لازمه ایمانِ به آنچه حواس درک نمی‌کند اینست که انسان در وضعیت طبیعی -یا فطری‌اش- آن‌گونه‌که خداوند او را آفریده است تمام دستگاههای خود را در آنِ واحد به کار ببندد، چنانکه دستگاه ادراک حسی را دوشادوش دستگاه ایمان معنوی یا ایمانِ به آنچه حواس درک نمی‌کند بطور فطری، طبیعی و هماهنگ بکار می‌گیرد که ثمره‌ی آن، ایمان به خدا از رهگذر دیدن آیات و نشانه‌های او در جهان و ایمانی مستقیم از طریق روح است در نتیجه، هر یک از آن دو، دیگری را عمق و ژرفا می‌بخشد تا که به درجه یقین می‌رسد.

بنابراین اگر زمان زیادی بر بشریت بگذرد در کیان و ساختار انسان، سقوط روی می‌دهد؛ سقوطی که دستگاه ادارک معنوی را بطور جزئی یا کامل از کار می‌اندازد و تنها، دستگاه ادراک حسی باقی می‌ماند و به کار می‌پردازد و نوع و درجه شرک به اندازه سقوط بستگی خواهد داشت .. پس شخص کماکان مؤمن و باورمند به خدا باقی می‌ماند و خدایان محسوسی را با او شریک می‌گرداند یا تنها به خدایان محسوسی -بدون خداوند- ایمان می‌آورد.

و براستی که بشریت در حالت سقوط خود به سنگینی زمین گرایش می‌یابد در نتیجه شهوتها، بشریت را به سمت پایین می‌کشند پس، از تکالیف و التزامات دین می‌گریزد؛ از «قید و بند انسان» که با «آزادی انسان» همراه است می‌گریزد و به «آزادی حیوان» که با «قید و بندهای حیوان» همراه است روی می‌آورد اما -حداقل در ابتدای امر- دوست دارد که توجیهی مشروع را پشتوانه این گریز قرار دهد!

﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾ {وقتی که کار زشتی انجام می‌دهند می‌گویند: پدران خود را بر این کار دیده‌ایم (و نیاکانمان را بر این روش و برنامه یافته‌ایم و ما از ایشان پیروی می‌کنیم) و خدا ما را بدان دستور داده است!} (اعراف: ۲۸)

و به‌تدریج به اختراع خدایانی نیاز پیدا می‌کند که برای این گریز،آنها را پشتوانه می‌کند؛ خدایانی از بشر یا غیر بشر که همراه خدا یا بدون او برای خود بر می‌گزینند:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ {یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته‌اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال

می‌کنند و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. (در صورتی که در همه‌ی کتابهای آسمانی و از سوی همه‌ی پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبود بحقی نیست و او پاک و منزّه از شرک‌ورزی و چیزهایی است که ایشان آنها را شریک قرار می‌دهند} (توبه: ٣١)

و براستی که طاغوتان و سرکشان زمین بخاطر قید و بند ربانی در مضیقه و تنگنا قرار می‌گیرند؛ قید و بندی که آنها را همانند دیگر بندگان، بنده و برده خداوند می‌کند و تحت امر او و مجری شریعتش می‌گرداند، حال آنکه آنها می‌خواهند که دارای سلطان و قدرت سرکشانه در زمین باشند و می‌خواهند ولاء تنها برای آنها باشد نه برای خداوند. بدین دلیل همیشه بواسطه دین توحید و خالص‌گردانی عبادت برای خداوند یگانه در تنگنا و مضیقه قرار می‌گیرند، پس خود را با مشت آهنین و ترس و ترور، بعنوان خدایانی بغیر از خدا یا همراه خداوند بر مردم تحمیل می‌کنند، چنانکه آنها هستند که تشریع و قانونگذاری می‌کنند، آنهایند که تشریع و قوانین وضعی خود را بر بندگان تحمیل می‌نمایند و آنها هستند که بندگان‌شان را در صورت خروج بر این تشریع و قوانین‌شان مجازات می‌کنند...

در تمام این حالتها، شرکی روی می‌دهد که بشریت به هنگام گمراهی و بیراهه رفتنش بدان روی می‌آورد اما در هیچ یک از این حالتهای پیشین، وجود خدا را انکار نمی‌کرد.

حتی زمانی‌که فرعون به موسی عليه السلام گفت: ﴿وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ {پروردگار جهانیان کیست} (شعراء: ٢٣)

و آنگاه که در گفتگو با هامان گفت: ﴿يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ (٣٦) أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا﴾ {فرعون (بر مرکب غرور سوار شد و) گفت: ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز، شاید من به وسایلی دست یابم (که با آنها به سوی خدای موسی بالا روم) * وسایل (صعود به) آسمانها، تا به خدای موسی بنگرم و از او آگاه شوم، هرچند که من گمانم بر اینست که موسی دروغگو است} (غافر: ٣٦-٣٧)

و هنگام گفتگو با قومش گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ {من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم} (قصص: ۳۸)

و حتی زمانی‌که به آنان گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ {و گفت: من والاترین معبود شما هستم!} (نازعات: ۲۴)

وجود خدایی خالق این جهان را انکار نکرد و منظورش این نبود که او خدای خالق است چرا که دلیل این امر، گفته قومش به اوست که: ﴿أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ﴾ {آیا موسی و پیروان او را آزاد و رها می‌سازی تا در سرزمین (مصر آزادانه) به فساد پردازند و تو و معبودان تو را ترک گویند (و نه به تو و نه به معبودان تو وقعی ننهند؟)} (اعراف: ۱۲۷)

او خدایی داشت که عبادتش می‌کرد و ایمان داشت که خالق آسمانها و زمین و خالق تمام جهان است.[۴]

و -همانطور که آثار باستانی فرعونی ثبت کرده‌اند- با وجود اینکه او ادعا می‌کرد خدای پسر خدا است و شعایر تعبدی همچون رکوع و سجده برایش انجام می‌شد چنانکه برای سزار و کسرا هم چنین بود اما خدایی فرعون و پسر خدای بزرگ بودنش در حس او و همچنین در حس توده‌ی قومش، یک خدایی مجازی بوده است نه حقیقی. و از گفتن آن سخنان به موسی، هامان و قومش، همزمان دو امر را قصد نموده بود: امر اول اینکه خدایی که موسی عليه السلام از آن سخن می‌راند و می‌گوید از نزد او فرستاده شده است و بر این اساس، خود را سلطه و قدرتی می‌بخشد که بواسطه آن، فرعون را امر و نهی می‌کند و از او می‌خواهد که بنی‌اسرائیل را آزاد کند، وجود خارجی ندارد و موسی و قومش در ادعای خود مبنی بر اینکه وجود دارد و موسی را از نزد خود فرستاده است دروغ می‌گویند بلکه یگانه خدایی که حقیقتا وجود دارد همان خدایی است که او و قومش عبادتش می‌کنند و برایش تندیسها تراشیده و نقاشی‌ها می‌کشند؛ خدای محسوسی که جاهلیت به خاطر سقوط از قله‌ی «ایمانِ بدانچه حواس درک نمی‌کند» به عبادتش می‌پردازد، و امر دوم -که از امر اول مشتق شده- اینست که خصوصا به قومش می‌گوید: هیچ سلطه و قدرتی برایتان نمی‌شناسم که امر کند و از آن اطاعت شود جز سلطه و قدرت من، لذا از من اطاعت کنید و از

۴. آن خدا «آمون» است که قرص خورشید را نماد آن می‌دانستند.

این شخص که بر سلطه‌ی من خروج کرده اطاعت ننمایید؛ شخصی که ادعا دارد تنها گفته‌های او باید اطاعت شود!

حتی نمرود هنگامی‌که درباره پروردگار ابراهیم با او به مجادله پرداخت خودش را پادشاهی صاحب سلطه و قدرت می‌دید و ابراهیم را یکی از افراد «ملت» قلمداد کرد که حق ندارد با صاحب سلطه مناقشه کرده و به او امر و نهی نماید .. او معتقد نبود که خدای خالق است بلکه در مقابل ابراهیم با تکبر تمام برخورد می‌کرد اما حماقت نمرود بدتر از حماقت فرعون بود که در میان مردم اعلان کرد او و قومش خدایی دارند که عبادتش می‌کنند، چون نمرود تحت تاثیر تکبرورزی در برابر ابراهیم ادعا کرد که دارای سلطه و قدرتی در زمین است شبیه به سلطه خداوند، و اینکه او -همانند خداوند- زنده می‌کند و می‌میراند! تا اینکه ابراهیم او را در مجادله‌پردازی لال کرد و سر جایش نشاند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾

{آیا با خبری از کسی که با ابراهیم درباره‌ی (الوهیّت و یگانگی) پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت، بدان علّت که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود (و بر اثر کمی ظرفیّت از باده غرور سرمست شده بود)؟ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند. او گفت: من (نیز با عفو و کشتن) زنده می‌گردانم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرِق بر می‌آورد، تو آن را از مغرب برآور. پس آن مردِ کافر واماند و مبهوت شد} (بقره: ۲۵۸)

این شرک -که ناشی از اسبابی است که در سطور پیشین خاطرنشان ساختیم- همان است که پیامبران علیهم السلام برای زدودن و تصحیح آن فرستاده شدند، و وحی ربانی بر همان سازهایی می‌نوازد که خداوند آنها را در فطرت آفریده است و آنها را واداشته تا برای ریتم‌ها و ایقاعات جهان و حیات به حرکت درآید در نتیجه اگر غافل باشد از خواب غفلتش بر می‌خیزد و شروع به جستجوی خداوند می‌کند تا او را عبادت نماید و از او ترس و تعظیم داشته باشد.

وحی ربانی درباره جهان، عظمت و دقت معجزه‌آسایش و حرکت شگفت‌انگیزش می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ {مسلّماً در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز (و اختلاف آن دو در درازی و کوتاهی و منافع بیشمار آنها) و کشتیهایی که به سود مردم در دریا در حرکتند (و برابر قانون وزن مخصوص اجسام و سرشت آب و باد و بخار و برق و غیره که از ساخته‌های پروردگارند در جریانند) و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مرگش زنده ساخته و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان آسمان و زمین معلّق می‌باشند (و برابر قوانین و ضوابط ویژه‌ای در پهنه‌ی فضا پراکنده نمی‌گردند و هدر نمی‌روند)، بی‌گمان نشانه‌هایی (برای پی‌بردن به ذات پاک پروردگار و یگانگی خداوندگار) است برای مردمی که تعقّل ورزند} (بقره: ۱۶۴)

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ {پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس بر عرش استوا یافت (و به اداره‌ی جهان هستی پرداخت). با (پرده‌ی تاریک) شب، روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است} (اعراف: ۵۴)

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾ {خداوند آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت (برای شما) باشد آفریده است و در زمین، کوههای استواری را پراکنده است تا زمین، شما را نلرزاند و سراسیمه نگرداند، و در زمین انواع جنبندگان را پخش و پراکنده کرده است. و از آسمان آب فرو فرستاده‌ایم و با آن اقسام گوناگونی از گیاهان پرارزش را رویانده‌ایم} (لقمان: ۱۰)

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (٤٥) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا﴾ {مگر نمی‌بینی که پروردگارت چگونه سایه را گسترانیده است؟ و همچنین خورشید را دالّ بر این سایه‌ی گسترده کرده است؟ اگر خدا می‌خواست سایه را ساکن می‌کرد (و با استقرار دائم ظلمت، توازن حرارت را به هم می‌زد و حیات را از گستره‌ی زمین برمی‌چید) * سپس ما آن سایه را آهسته جمع کرده و برمی‌چینیم (و این برچیدن تدریجی بیشترین فائده را برای موجودات دارد)} (فرقان: ۴۵-۴۶)

و درباره قدرت خداوند متعال نه فقط در آفرینش بلکه در گوناگونی آن می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ {و او کسی است که از (ابرِ) آسمان، آب (باران) فرو می‌فرستد و ما به وسیله‌ی آن آب، همه رُستنیها را می‌رویانیم و از رُستنیها سبزینه بیرون می‌آوریم و از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر، و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک بهم و در دسترس، و باغهای انگور و زیتون و انار پدید می‌سازیم که (در شکل و مزه و بو و سود) همگون و یا غیرهمگونند. بنگرید به میوه‌ی نارس و رسیده‌ی یکایک آنها، آنگاه که میوه دادند. بی‌گمان در این (گوناگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه‌ها) نشانه‌ها و دلایل (خداشناسی) است برای کسانی که (حق را می‌پذیرند و بدان) ایمان می‌آورند} (انعام: ۹۹)

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ {در روی زمین، قطعه زمینهایی در کنار هم قرار دارد (که خاک هر یک بایسته‌ی محصولی و جنس هرکدام شایسته‌ی منظوری است) و تاکستانها و کشتزارها و نخلستانهای یک پایه و دو پایه در آن موجود است که هر چند با یک نوع آب سیراب می‌گردند امّا برخی را از لحاظ طعم بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌گمان در این (اختلاف استعداد خاکها و جوراجوری درختها و گیاهها و دگرگونیهای میوه‌ها و

طعم آنها) نشانه‌هایی (بر قدرت خدا) برای کسانی است که عقل خویش را به کار می‌گیرند} (رعد: ۴)

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَّ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ (٢٧) وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللهَّ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللهَّ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾ {(ای عاقل!) مگر نمی‌بینی که خداوند از آسمان آب سودمندی را می‌باراند و با آن محصولات گوناگون و میوه‌های رنگارنگ را به وجود می‌آورد؟ (و مگر نمی‌بینی که) کوه‌ها خطوط و جاده‌هایی است (که بر سطح زمین کشیده شده است. خطوط و جاده‌هایی) که برخیها سفید و برخیها سرخ و بعضیها سیاه پر رنگ است، و هر یک از آنها به رنگهای مختلفی و در طرحهای متفاوتی (با دست تقدیر پروردگار بر چهره‌ی زمین ترسیم گشته) است * انسانها و جنبندگان و چهارپایان نیز کاملاً دارای رنگهای مختلفی بوده و متفاوتند. (این نشانه‌های بزرگ آفرینش ، بیش از همه توجّه خردمندان و فرزانگان را به خود جلب می‌کند، و اینست که) تنها بندگان دانا و دانشمند، از خدا، ترس آمیخته با تعظیم دارند. قطعاً خداوند توانا و چیره (در کار جهان‌آرایی است) و بس آمرزگار (برای بندگان توبه‌کار و امیدوار به الطاف کردگاری) است} (فاطر: ۲۷-۲۸)

و پیرامون مراحل جنین می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (١٢) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (١٣) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللهُّ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ {ما انسان را از عُصاره‌ای از گِل آفریده‌ایم * سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده و در قرارگاه استوار (رحم مادر) جای می‌دهیم * سپس نطفه را به صورت لخته خونی، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده‌ای، و این تکّه گوشت جویده را بسان استخوانهای ضعیفی درمی‌آوریم، و بعد بر استخوانها گوشت می‌پوشانیم، و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیده‌ی دیگری خواهیم کرد. خداوند والا مقام و مبارک است که بهترینِ اندازه‌گیرندگان و سازندگان است} (مؤمنون: ۱۲-۱۴)

و در مورد عجایب و شگفتی‌های مخلوقات در زمین بطور عام و انسان بطور خاص می‌فرماید:

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (٢٠) وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ {در زمین دلایل و نشانه‌های فراوانی است برای کسانی که می‌خواهند به یقین برسند (و از روی دلیل، خدای را بشناسند و آثار قدرت او را ببینند) * و در خودِ وجود شما (انسانها ، نشانه‌های روشن و دلایل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او) است. مگر نمی‌بینید؟} (ذاریات: ۲۰-۲۱)

و درباره مرگ و زندگی می‌فرماید:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١) الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾ {بزرگوار و دارای برکات بسیار، آن کسی که فرمانروایی (جهان هستی) از آن او است و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است * همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده تا شما را بیازماید که کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا، و آمرزگار و بخشاینده است} (مُلک:۱-۲)

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ {خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می‌دارد و ارواح دیگری را (که هنوز اجل صاحبانشان فرا نرسیده به تن) باز می‌گرداند تا سرآمد معیّنی (و وقت مشخّصی که پایان عمر است). در این مسأله (ی خواب و بیداری که همسان مردن و زنده شدن است) نشانه‌های روشنی (از مبدأ و معاد و قدرت خدا و ضعف انسانها) برای اندیشمندان است} (زمر:۴۲)

﴿هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ {او کسی است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند، و هنگامی که خواست کاری انجام پذیرد تنها بدو می‌گوید: باش، پس می‌شود} (غافر: ۶۸)

و پیرامون جریان رویدادها می‌فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢٦) تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ

﴿وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ {بگو: پروردگارا ! ای همه چیز از آن تو، تو هر که را بخواهی حکومت و دارایی می‌بخشی و از هر که بخواهی حکومت و دارایی را بازپس می‌گیری، و هر کس را بخواهی عزّت و قدرت می‌دهی و هرکس را بخواهی خوار می‌داری، خوبی در دست تو است و بی‌گمان تو بر هر چیزی توانایی * (بخشی از) شب را جزو روز می‌گردانی (و بدین سبب شبها کوتاه و روزها دراز می‌گردند) و (بخشی از) روز را جزو شب می‌گردانی (و لذا روزها کوتاه و شبها دراز می‌شوند) و زنده را از مرده پدید می‌آوری و مرده را از زنده، و به هر کس که بخواهی بدون حساب روزی می‌بخشی} (آل عمران: ۲۶-۲۷)

و درباره عجز و ناتوانی بشری در مقابل قدرت الهی می‌فرماید:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (٣٥) أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ (٣٦) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ (٣٧) أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (٣٨) أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ (٣٩) أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (٤٠) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (٤١) أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ (٤٢) أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ {آیا ایشان (همین جوری از عدم سر بر آورده‌اند و) بدون هیچ گونه خالقی آفریده شده‌اند؟ و یا این که (خودشان خویشتن را آفریده‌اند و) خودشان آفریدگارند؟ * یا اینکه آنان آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند * آیا گنجینه‌های پروردگارت نزد ایشان و در اختیار آنان است (تا هر گونه که بخواهند قضاوت کنند و نبوّت را به این بدهند و به آن ندهند؟) یا اینکه ایشان (بر همه چیز جهان) سیطره دارند (و ارباب و فرمانده کلّ کائنات هستند؟) * آیا نردبانی دارند و بالای آن (می‌روند و در آسمانها، به عالم ملکوت) گوش فرا می‌دارند (و اسرار وحی را می‌شنوند؟). گوش فرا دهنده‌ی ایشان دلیل روشنی بیاورد و ارائه دهد (و این ادّعای خود را ثابت کند) * آیا دختران، سهم خدایند و پسران، سهم شما؟! * یا اینکه تو از آنان اجر و پاداشی (در مقابل ابلاغ رسالت خود بدیشان) می‌خواهی و همچون بار گرانی بر دوش آنان سنگینی می‌کند؟ * یا اینکه نزد ایشان، علم غیبیّات و اسرار نهان (جهان و ملکوت خداوند) است و از روی آن (برای مردم هر چه بخواهند) می‌نویسند؟ * یا اینکه می‌خواهند نیرنگ بزنند (و طرحهای شیطانی بریزند و حیله‌گری کنند تا پیغمبر را از میان بردارند یا با آئین او مقابله کنند. باید بدانند که) کفّار به حیلت خود گرفتار می‌آیند (و توطئه‌های ایشان سرانجام بر

ضدّ خودشان تمام می‌شود و جملگی ایشان محکوم نقشه‌های الهی هستند) * یا اینکه (آنان خیال می‌کنند که) معبودی (و حامی و یاوری) جز خدا دارند؟ خدا پاک و منزّه از چیزهایی است که انبازش می‌دانند و می‌خوانند} (طور: ۳۵- ۴۳)

و درباره علم غیب بویژه می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (٨) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (٩) سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (١٠) لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ...﴾ {خدا می‌داند که هر زنی (در شکم خود) چه چیز حمل می‌کند (و بار او پسر یا دختر است، و وضع جسمانی و روحانی، کیفیّت و کمیّت استعدادها و نیروهای بالقوّه در او چگونه است)، و می‌داند که رحمها از چه چیز می‌کاهند و بر چه چیز می‌افزایند (و فعل و انفعالات دوران عادی و قاعدگی و آبستنی آنها چگونه بوده و زمان حاملگی و زایمان چه وقت و چقدر و بر چه منوال است)، و هر چیز در نزد او به مقدار و میزان است (و از اندازه‌ی معیّن و حساب مشخّص برخوردار است) * خدا آگاه از جهان پنهان (از دید و دانش مردمان) و آگاه از جهان دیدنی (و آشکار در برابر چشم و علم ایشان) است و بزرگوار و والا است * کسی که از شما سخن را پنهان می‌دارد و کسی که سخن را آشکار می‌سازد و آن که در روز (به دنبال کار خود) روان می‌گردد (برای خدا بی‌تفاوت و) یکسان می‌باشند (و خداوند از اوضاع و احوال و رفتار و کردارتان، هرگونه که بوده و هرجا و هر زمان که باشد آگاه است) * انسان دارای فرشتگانی است که به (نوبت عوض می‌شوند و) پیاپی از روبرو و از پشت سر (و از همه‌ی جوانب دیگر، او را می‌پایند و) به فرمان خدا از او مراقبت می‌نمایند} (رعد: ۸-۱۱)

﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (٢) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ {می‌داند آنچه را که به زمین وارد می‌شود و آنچه را که از آن خارج می‌شود و آنچه را که از آسمان پائین می‌آید و آنچه را که به سوی آن بالا می‌رود و او مهربان و بخشاینده است * کافران می‌گویند: قیامت هرگز

برای (حساب و کتاب و سزا و جزای) ما برپا نمی‌شود. بگو: چرا، به پروردگارم سوگند! آن کسی که دانای راز (نهان در گستره‌ی جهان) است، قیامت به سراغ شما می‌آید (و خدا به اعمال شما رسیدگی می‌نماید). به اندازه‌ی سنگینی ذرّه‌ای، در تمام آسمانها و در زمین از او پنهان و نهان نمی‌گردد و نه کمتر از اندازه‌ی ذرّه و نه بزرگتر از آن، چیزی نیست مگر این که در کتاب آشکاری ثبت و ضبط و نگهداری می‌شود} (سبأ: ۲-۳)

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ {آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژه‌ی خدا است، و او است که باران را می‌باراند، و مطّلع است از آنچه در رحمهای (مادران) است، و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز را فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است} (لقمان: ۳۴)

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ {گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است. و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای (درون) زمین، و هیچ‌چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (خدا از آن آگاه و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است} (انعام: ۵۹)

سراسر قرآن در حقیقت، نواختن بر سازهای قلب بشری به منظور ریشه‌کن کردن تمام انگیزه‌های شرک و نشاندن بذر ایمان است.

پیرامون غفلتی که به حکم اُنس و عادت بر قلب عارض می‌شود و دچار زنگارش می‌کند قرآن کریم، آیات و نشانه‌های خداوند در جهان را با شیوه‌ای الهام‌بخش بیان می‌دارد انگار که حس برای اولین بار آن را لمس می‌کند، لذا تمام شارژ آنها را دریافت می‌دارد و بخاطر دلالت و وضوح‌شان کاملا از خواب غفلت بیدار می‌شود. پس اگر وجدان تحت تاثیر آیات ارائه شده با این اسلوب منحصر به‌فرد قرار بگیرد حقیقت مطلوب را به آن می‌گوید: ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ[۵]﴾

۵. {پس چگونه (پس از این بیان، از عبادت خداوند به عبادت دیگران می‌گرائید و از حق) منحرف می‌شوید؟}.

بنابراین وجدان، حقیقت را بصورتی زنده، پویا و متحرک دریافت می‌دارد که غبار غفلت را از آن می‌زداید و زنگارش را پاک می‌گرداند .. در نتیجه، قلب روی به سوی خدا می‌نهد، عظمت و بزرگی او را احساس می‌کند، به الوهیت و ربوبیتش اقرار می‌نماید و به وحدانیت و یگانگی‌اش یقین حاصل می‌نماید لذا او را یگانه و بدون شریک عبادت می‌کند.

اما قرآن‌کریم به روح بشری که گرفتار سقوط از قله‌ی ایمانِ به آنچه حواس درک نمی‌کند (غیبیات) می‌شود رهایی و درخشندگی‌اش را باز می‌گرداند؛ یکبار با بیان فراخناکی عظیم جهان و احاطه قدرت خداوند بر آن، بار دیگر با بیان دقت و نظم معجزه‌آسا در جهان و ارتباطش با قدرت الهی، یک بار هم با بیان احاطه علم خداوند به همه‌ی چیزها، افراد و رویدادهای جهان، بار دیگر با بیان صحنه‌های قیامت بصورتی زنده و تجسم‌یافته انگار که حاضر است و انسان در آن لحظه زندگی می‌کند و بیان زندگانی دنیا انگار که دیر زمانی است که گذشته است، یکبار با تحریک و برانگیختن وجدان بواسطه ارائه آیات رحمت به انسان و مراقبت از او در خوشی و ناخوشی‌اش، و بار دیگر با بیان سلطه و چیرگی مطلق الله متعال بر همه چیز در این جهان، اعم از آسمان‌ها، زمین و افلاک، مردم و رویدادهای جهان چه در حیات دنیا و چه در آخرت، در روز رستاخیز مردگان و حساب و کتاب .. ﴿وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾ {و صداها به سبب (جلال و شکوه خداوند) مهربان فروکش می‌کند و جز صدای آهسته (و پنهان در زیر لبان، چیزی) نمی‌شنوی} (طه: ۱۰۸) ﴿وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ﴾ {(در آن روز همه‌ی چهره‌ها در برابر خداوندِ باقی و جاویدان (همچون اسیران) خضوع و خشوع می‌کنند و کُرنِش می‌برند} (طه: ۱۱۱)

و هنگامی‌که قرآن، تمام انسانها را از تمام جوانب و در تمام حالات مخاطب قرار می‌دهد انسان هم به وضعیت فطری‌اش باز می‌گردد پس تمام دستگاههایش بطور همزمان به کار می‌افتد و دوباره به دستگاه ایمانِ بدانچه حواس درک نمی‌کند سرزندگی طبیعی‌اش را بر می‌گرداند در نتیجه انسان به خدایی ایمان می‌آورد که: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ {چشمها (کُنْهِ ذات) او را درنمی‌یابند و او چشمها را درمی‌یابد (و به همه‌ی دقایق و رموز آنها آشنا است) و او دقیق (است و با علم کامل و اراده‌ی شامل خود به همه‌ی ریزه‌کاریها آشنا، و از همه چیزها) آگاه است} (انعام: ۱۰۳) او برای این ایمان، تلاشی صرف نمی‌کند بلکه با شعور

و احساسی عمیق همراه با اطمینان، رضایت، آرامش و آسایشی که قلبها را در بر می‌گیرد (به خداوند ایمان می‌آورد):

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ {آن کسانی که ایمان می‌آورند و دلهایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دلها با یاد خدا آرام می‌گیرند} (رعد: ۲۸)

لذا لحظات نگرانی انسان، لحظات دوری از نور الهی سرشار و ساعتهای رضایت او، ساعتهای نزدیک بدان می‌شوند.

اما قرآن کریم، انسان را با توسعه کرانه‌هایش، بالا بردن توجهات او و جهت‌دهی نیروهایش به سوی جوانب خیر و خوبی در حیات، از سنگین بودن شهوتها که وی را بسوی گریز از امر خداوند متمایل می‌دارند و او را در نهایت به سوی انواع مختلف شرک سوق می‌دهند دور ساخته و به اوج می‌رساند لذا تعالی و اوج‌گیری روی می‌دهد که نفس را از پلیدیها پاک می‌گرداند:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (١٤) قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (١٥) الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (١٦) الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾ {برای انسان، محبّت شهوات (و دلبستگی به امور مادی) جلوه داده شده است از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسبهای نشاندار (و مرکبهای ممتاز) و چهارپایان (همچون: شتر و گاو و بز و گوسفند...) و کشت و زرع. اینها (همه) کالای دنیای پست (فعلی) است و سرانجام نیک (تلاشگران در راه حق) در پیشگاه خدا است (و همو داند که در آخرت به نیکوکاران چه چیزهایی عطاء خواهد کرد) * بگو: آیا شما را از چیزی با خبر سازم که از این (چیزهایی که در دیده‌ها آراسته و جلوه داده شده) بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند در نزد پروردگارشان باغهایی (در جهان دیگر) است که رودخانه‌ها از پای (درختان) آنها می‌گذرد، آنان در آنجاها جاویدانه خواهند بود. (همچنین ایشان را) همسران پاکیزه (از هر پلیدی و نقصی) و خوشنودی

خدا است. و خداوند (رفتار و کردار) بندگان را می‌بیند (و نیّت درونی ایشان را می‌داند) ❊ و همان کسانی که (ایمان، دل آنان را لبریز می‌سازد و فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پرودگارا ! ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش (دوزخ) به دور دار ❊ و همان کسانی که (در راه طاعت و عبادت، دوری از گناه و معصیت و تحمّل مشقّات و ناملایمات) بردبار، و (در نیّت و کردار و گفتار) درستکار، و (با خشوع و خضوع بر طاعت و عبادت) مداوم و ماندگار، و (از آنچه می‌توانند و بدان دسترسی دارند) بخشاینده، و در سحرگاهان آمرزش خواهند} (آل عمران: ۱۴-۱۷)

هنگامی‌که نفس به این بلندا می‌رسد دیگر، قید و بند ربانی را انکار نمی‌کند و نامناسب نمی‌شمارد و نمی‌کوشد که از آن بگریزد، بلکه احساس می‌کند قید و بندی است که به انسان آزادی شایسته او -آزادی انسان- را ارزانی می‌دارد. و از آن سقوطی که پیشتر آرزو می‌کرد متنفر می‌شود و قید و بندهای زشتی که قبلا مشاهده نمی‌کرد را لمس می‌نماید .. قید و بندهای حیوان .. در این هنگام است که نفس با رضایت، عبادت خداوند یگانه -و نه کسی دیگر- را می‌پذیرد.

اما وحی ربانی، نفوس مؤمن را به منظور جهاد با طاغوتان و سرکشانی که مردم را در زمین به بردگی می‌کشند و از خود، خدایانی همراه با خداوند یا بدون او می‌سازند و مردمان را در نهایت به سوی شرک سوق می‌دهند و نیز به‌منظور اخراج آنها از زمین بر اساسی از اخلاص بسیج می‌کند؛ اخلاصی که در برگیرنده‌ی اعتقاد یقینی در قلب به وحدانیت و یگانگی خداوند، متوجه ساختن شعائر تعبّدی برای خداوند یکتا، حاکم گردانیدن فقط شریعت وی و رد نمودن هر شریعت دیگری که خداوند اجازه آن را نداده می‌باشد.

و فطرت بواسطه تمامی این وسیله‌ها، به راه راست خود و صفا و صمیمیتش بر می‌گردد و انسان در راست و درست‌ترین وضعیت خویش قرار می‌گیرد.

❊❊❊

تمام قابلیتها و مولفه‌های شرک در جاهلت معاصر از زمان «رنسانس اروپا» تا کنون موجود است که زنگار غفلت و نیز سقوط بر قلبها انداخت؛ سقوطی که دستگاه ایمانِ بدانچه حواس درک نمی‌کند (غیبیات) را تعطیل می‌کند و سبب سقوط اخلاقی، پیروی از شهوتها و نیز تحکیم غیر شریعت خداوند می‌شود.

اما این مولفه‌ها بخاطر دلیلی، اروپا را به سوی شرک نکشاند -چنانکه در جاهلیتهای پیشین چنین اتفاق افتاد- بلکه آن را به سمت و سوی الحاد پیش برد!

می‌بایست برای بررسی این دلیلی که در تمام جاهلیتهای پیشین تاریخ سابقه نداشته و بی‌مانند بوده است درنگی داشته باشیم.

بدون شک کلیسای اروپا -بخاطر حماقتهایش- مسئول اول این معضل است.

زیرا این حماقتها بود که سبب شد علم، جایگزین دین گردد و سبب ظاهری، جایگزین سبب حقیقی شود و طبیعت به جای خداوند قرار گیرد...

براستی که علم -در وضعیت طبیعی‌اش- جایگزینی برای دین نیست بلکه یکی از روزنه‌های شناخت و معرفت است که در نهایت به شناخت حقیقی خداوند و سپس خالص گردانیدن عبادت برای او می‌انجامد، آنگاه که عقل بشری، عظمت و بزرگی آفرینش را درک می‌کند و بر رمز و رازهای عجیبی که خردها را مات و مبهوت می‌سازد آگاهی می‌یابد:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ {تنها بندگان دانا و دانشمند، از خدا، ترس آمیخته با تعظیم دارند} (فاطر: ۲۸)

هنگامی‌که اروپا اعلام کرد دین، جایش را به علم داده است و علم، جایگزین دین است از حقیقتی عینی و حقیقتی مطلق سخن نراند بلکه از واقعی سخن به میان آورد که به سبب حماقت کلیسا در اروپا سر برآورد آنگاه‌که به جنگ با دانش و دانشمندان برخاست و آنها را میان پیروی از خرافه به منظور حفظ دین -دینی که بر حسب اهوای خود ساخته و پرداخته بود- و میان پیروی از علم و خروج از دین مخیّر گذاشت. دانشمندان هم، پیروی از علم و دانش را برگزیدند چرا که قدر و منزلت آن را می‌شناختند و می‌دانستند که پیروی از علم بهتر و زیبنده‌تر از خرافه است. لذا زمانی‌که کلیسا آنها را از «دین» بیرون راند -به نسبت آنان- علم، جایگزین دین بود، نه بدین خاطر که علم حقیقتا جایگزین دین است و طبیعت علم، بی‌نیاز از دین می‌باشد بلکه چون حماقت کلیسا، امور را به این وضعیت رساند.

و سبب ظاهری جایگزین سبب حقیقی نیست چرا که سبب ظاهری، فقط چگونگی تغییر شکل اشیاء را تفسیر می‌نماید اما چرایی تغییر شکل آنها را تفسیر نمی‌کند!

چنانکه قانون سببیت مثلا، چگونگی تغییر و تحول آب به بخار توسط حرارت دادن را تفسیر می‌کند اما چرایی تبدیل آب به بخار توسط حرارت دادن را تفسیر نمی‌کند! اگر خداوند آب را به شکلی نمی‌آفرید که حرارت دادن، سبب تبدیل آن به بخار می‌شد تغییر و تحولی هم در کار نبود!

به عبارت دیگر: علم به خواص ماده، ظواهری را برای ما تفسیر می‌کند که در جهان ماده روی می‌دهد اما تفسیر نمی‌کند که چرا ماده دارای این شکل و صورت و این خواص است. چرا که این صورت، یگانه صورت ممکن و معقول نیست بلکه یکی از صورتهای ممکن می‌باشد، و -اگر الله متعال اراده می‌نمود- ممکن بود که بر صورتهای دیگری و دارای خواص مختلفی باشد. بنابراین چیزی که آن را بر این صورت قرار داده و این خواص را بدان ارزانی داشته، تنها مشیت و اراده خداوند است. و این امر همان سبب حقیقی است که شناختِ سبب ظاهری، بی‌نیاز از آن نیست و سوره واقعه بدان اشاره می‌نماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ (٥٨) أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (٥٩) نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (٦٠) عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (٦١) وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ (٦٢) أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (٦٣) أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (٦٤) لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (٦٥) إِنَّا لَمُغْرَمُونَ (٦٦) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (٦٧) أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (٦٨) أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ (٦٩) لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ﴾ {آیا درباره‌ی نطفه‌ای که (به رحم زنان) می‌جهانید اندیشیده‌اید و دقّت کرده‌اید؟ * آیا شما آن را می‌آفرینید و یا ما آن را می‌آفرینیم؟ ما در میان شما مرگ را مقدّر و معیّن ساخته‌ایم، و هرگز بر ما پیشی گرفته نمی‌شود (و کسی بر ما چیره نمی‌گردد و از دست ما بدر نمی‌رود) * هدف (از قانون مرگ) این است که گروهی از شما (انسان ها) را ببریم و گروه دیگری را به جای آنان بیاوریم، و (سرانجام) شما را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه ببخشیم * شما که پیدایش نخستین (این جهان را دیده‌اید و آن را لمس و اوضاع آن را) دانسته‌اید پس چرا یادآور نمی‌گردید (و آفرینش جهان دیگر را بر آفرینش این جهان قیاس نمی‌کنید؟) * آیا هیچ درباره‌ی آنچه کشت می‌کنید اندیشیده‌اید؟ * آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟ * اگر بخواهیم کشتزار را به گیاه خشک و پرپر شده‌ای تبدیل می‌گردانیم بگونه‌ای که شما از آن در شگفت بمانید * (حیران

و اندوهناک خواهید گفت:) ما واقعاً زیانمندیم! * بلکه ما بکلّی بی‌نصیب و بی‌بهره (از رزق و روزی) هستیم! (آخر چیزی برای ما نمانده است و بی‌چیز و بیچاره شده‌ایم) * آیا هیچ درباره‌ی آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟ * آیا شما آب را از ابر پائین می‌آورید یا ما آن را فرود می‌آوریم؟ * اگر ما بخواهیم این آب (شیرین و گوارا) را تلخ و شور می‌گردانیم. پس چرا نباید سپاسگزاری کنید؟} (واقعه: ۵۸-۷۰)

و هنگامی‌که دانشمندان اروپا در عصر رنسانس و پسا رنسانس گفتند که سبب ظاهری جایگزین سبب غیبی است، یا اینکه طبیعت جایگزین ماورای طبیعت است این امر، حقیقتی عینی و مطلق نبود بلکه واقعی بود که اروپا به سبب حماقت کلیسا در آن می‌زیست؛ کلیسایی که آنها را از جستجوی سبب ظاهری باز می‌داشت -یا شرایط جستجو را برایشان مهیا نمی‌کرد- و با باقی گذاشتن آنان در تاریکی‌های جهل، فقط سبب غیبی را به آنها عرضه می‌کرد، لذا زمانی‌که سبب ظاهری را کشف کردند و شیفته و خودباخته علم شدند که -از رهگذر شناخت سبب ظاهری- کرانه‌هایی را به روی آنها گشود که پیشتر نمی‌شناختند واقعیت به نسبت آنها این شد که سبب غیبی، آنها را با چیزی از ظواهر جهان مادیِ پیرامون‌شان آشنا نکرده است بلکه سبب ظاهری بوده که بدانان یاد داده است، در نتیجه جایگزین نمودن سبب ظاهری با سبب غیبی برایشان مناسب‌تر و سودمندتر بود! لذا درباره واقع تنگ و تاریکی که در آن زندگی می‌کردند چنین سخنانی بر زبان راندند و تحت تاثیر خودباختگی به علم، پنداشتند که هر آنچه می‌گویند عین صواب است!

و آنگاه که اروپا، طبیعت را جایگزین خداوند کرد -چنانکه پیشتر خاطرنشان ساختیم- این کار را تنها بخاطر فرار از خدای کلیسا انجام داد چرا که کلیسا به نام خدا، مردم را به بردگی می‌کشید و بر آنان، باج و خراج فرض می‌کرد و مردم را به اطاعت ذلیلانه و بی‌چون و چرای رجال دین وا می‌داشت و در این هنگام هم با علم به جنگ برخاسته بود و آزادی اندیشه را مقید کرده بود و در صف فئودالهای ستمکار بر ضد منادیان اصلاح جبهه گرفته بود .. یعنی اصلا بحث از حقیقت علمی در میان نبود هرچند که حماقت دانشمندان بدانجا رسید که این خرافه را باور کنند و آن را بر حقیقت مقدم دارند و با نام «علم» ساخته و پرداخته کنند!

اما به هر حال، تمامی اینها به الحاد دانشمندان، فلاسفه و اندیشمندان انجامید ولی توده مردم کماکان به دین ایمان داشت. ما در اینجا به تحریف و خرافات موجود در دین مورد پذیرش توده

مردم نمی‌پردازیم بلکه از آن به عنوان یک دین سخن می‌رانیم که حداقل در برگیرنده ایمان به وجود خدا، ایمان به وحی و روز آخرت بوده و در مقابل بی‌دینی قرار داشت .. یعنی در برابر الحاد به معنای انکار وجود خدا، انکار وحی و روز قیامت بود.

توده مردم چگونه از دین‌داری به‌سوی بی‌دینی رفتند؟

کلیسا کماکان نیز مسئول اول است...

و فتنه‌ی علم از اسباب این دگرگونی است...

بازگشت به تمدن یونانی یا بهتر بگویم جاهلیت یونانی وثنی نیز از جمله این اسباب بود چرا که جاهلیت یونانی، رابطه بین انسان و خدایان را رابطه‌ی نزاع و خصومت متقابل تصور می‌کرد. خدایان می‌خواستند که انسان را مقهور سازند و او را به خواری بکشانند و در هر مصیبتی که گریبانگیر انسان می‌شد شادی کنند، و انسان هم می‌خواست که قید و بند خدایان را از سر خود باز کند و با تاثیرگذاری و کارایی خود، بدون قید و بند رها گردد.[۶]

و بازگشت به «تمدن» رومی یا به عبارت دقیق‌تر «جاهلیت رومی» نیز از دیگر اسباب بود چرا که این جاهلیت، لذتهای حسی را برای انسان زینت می‌بخشید و فریفتن بدانها را تا حد غرق شدن در پیشرفت مادی و تشکیلاتی که ابداع کرده بود در نظرش می‌آراست.

اما همه این اسباب می‌توانست به شرک بیانجامد -همانطور که در جاهلیتهای پیشین چنین روی داد- و ضروری -و طبیعی- نبود که به الحاد میان توده‌ی مردم منتهی شود...

بلکه سببی که الحاد را -بر اساس این اسباب و سوء استفاده از آنها- در زمین منتشر ساخت یهودیان بودند!

یهودیان در پروتوکلهای[۷] خود نوشته‌اند که الحاد را در زمین منتشر خواهند نمود .. و عملا هم آن را انتشار دادند...

---

۶. به افسانه «برومیثیوس» سارق آتش مقدس مراجعه کن و در صورت تمایل به خلاصه آن در کتاب «قبسات من الرسول» بنگر.

۷. برخی کسانی که به «روش علمی» پایبند هستند در حجیت و اعتبار کتاب «پروتوکلهای یهود» به عنوان سندی معتبر، تشکیک وارد می‌کنند و احتمال می‌دهند که برخی افراد آن را نگاشته باشند. البته ما هم با قطعیت از صحت سندیت کتاب سخن نمی‌گوییم اما -به نظرمان- از درستی آنچه در درون‌مایه کتاب آمده چیزی کم نمی‌کند، چه این سخنان، عملا سخنان یهود باشد یا اینکه سخنان انسانی باشد

انقلاب فرانسه .. داروینیسم .. انقلاب صنعتی .. نظریه‌های علمی‌ای که دین، اخلاق و سنتها را مورد هجوم قرار می‌دهند .. ایجاد جامعه‌ای بدون دین و اخلاق و...

ما نیازی نداریم که هر آنچه پیشتر گفته‌ایم[۸] را تکرار کنیم بلکه فقط این حقیقت را خاطرنشان می‌سازیم که: یهودیان از رویدادهایی که حماقت کلیسا برایشان فراهم ساخت و واکنشهایی که بخاطر این حماقت به بار آمد بهره‌برداری کردند، لذا تا آخر مسیر بر موج حوادث سوار شدند و تمامی دسیسه‌ها و نقشه‌های فسادانگیزی در زمین را که در چنته داشتند برای استحمار ملتهای غیر یهودی و به بردگی کشیدن‌شان به نفع ملت شرور یهود به انجام رساندند.

الحاد یکی از اهداف اساسی برنامه‌ریزی‌های شرورانه یهود است .. و هدف دیگر این دسیسه‌ها، برچیدن همه ادیان در زمین است تا فقط یهودیان بر روی زمین، صاحب دین باقی بمانند!

یهودیان این بار، عقاید ملتهای غیر یهودی را فاسد نکردند آنطورکه تلاشهای پیشین‌شان در تاریخ بر این مسئله متمرکز بود بلکه فطرت آنها را به فساد کشیدند. قبلا بیان داشتیم که فطرت -هر اندازه هم به گمراهی دچار شود- به سوی الحاد به معنای انکار وجود خدا نمی‌رود بلکه به سمت شرک روی می‌نهد. بنابراین روی آوردن فطرت به سوی الحاد در جاهلیت معاصر یک گمراهی صِرف همچون سایر گمراهی‌های پیشین نیست بلکه بیانگر فساد در اعماق فطرت است که یهودیان با سوءاستفاده از بستر فاسدی که از زمان «رنسانس» در اروپا موجود بود ایجاد کردند. و تلاشی که در این راستا صرف کردند سخت بوده یا آسان، فرقی نمی‌کند چرا که نزدیک دو قرن زمان گذاشتند تا که زمین را به وضعیت کنونی‌اش رساندند. حال چه در بلوک شرق که الحاد را در برنامه‌های آموزشی و رسانه‌های مختلف بر مردم تحمیل کردند و هر کس که با دختر یا پسری زیر سن بلوغ از دین سخن می‌گفت مورد بازخواست و مجازات قرار می‌گرفت .. و چه

که از اندیشه‌های یهود اطلاع داشته و آن را بدین‌گونه به رشته تحریر درآورده است چرا که تمامی چیزهایی که در کتاب آمده عملا اجرا شده است!!

در این کتاب آمده است که یهودیان، کمونیسم را انتشار می‌دهند و انتشارش هم دادند...

در این کتاب آمده است که آنها، الحاد را منتشر می‌سازند و منتشرش نیز ساختند...

در این کتاب آمده است که آنها با شعارهای آزادی، برادری و برابری بر ملتهای غیر یهودی می‌خندند و عملا هم خندیدند .. بنابراین خواه اینها، سخنان یهود باشد یا ترجمه افکارشان، نتیجه واحد است و فرقی نمی‌کند. براستی که این برنامه‌ریزی‌ها و دسیسه‌چینی‌ها را در غفلت ملتهای غیر یهودی به اجرا درآوردند!

۸. مراجعه کن به فصل «**دور اليهود في إفساد اروبا**» از کتاب «**مذاهب فكرية معاصرة**».

در بلوک غرب که الحاد را با اعمال زور بر مردم تحمیل نمی‌کرد بلکه با انواع وسایل تحریک‌کننده، مردم را بر آن تشویق می‌کرد!

الحاد ارزش آن را ندارد که بطور جدی به بررسی «علمی» آن بپردازیم چونکه از امور جدی‌ای نیست که در مسیر بشریت بر روی زمین به او عرضه شده باشد بلکه امری بیهوده است که شیاطین ساخته و پرداخته‌اند و افراد از همه‌جا بی‌خبر ملتهای غیر یهودی را در دام آن انداخته‌اند در برهه‌ای که چنین بودند: ﴿كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ (٥٠) فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾ (مدثر: ۵۰-۵۱).[۹] گورخران از طغیان و سرکشی و حماقتهای کلیسا فرار می‌کردند اما شیاطین، شتابان از راه رسیدند و بر آنها سوار شدند و پشت‌شان را با تازیانه سیاه و کبود کردند تا که تا آخر مسیر از حرکت باز نایستند، در حالی‌که می‌باید بجای این کار از نفرت جنون‌آمیز خود دست کشیده و به دین صحیحی باز می‌گشتند که آنها را از تمامی مشکلات، انحرافات و حماقتهایی که از آن شکایت داشتند رهایی می‌بخشید.

در مقدمه این فصل از برخی روزنه‌های فطرت سخن راندیم که آن را به سوی ایمانِ به وجود خالق تدبیرگر، چیره و قدرتمند سوق می‌دهد، چه او را بر حقیقتش بشناسد و در نتیجه بصورت حقیقی به عبادتش بپردازد و چه اینکه او را بر غیر حقیقتش تصور کند و خدایان دیگری را با او شریک گرداند، و ما نیاز بیشتری به چنین بحثی نداریم چون قبلا به تفصیل بیان داشتیم. اما - در این فصل- به دنبال یک چیز هستیم یعنی تاکید بر این حقیقت که: الحاد حتی در حالت گمراهی فطرت، ربطی بدان ندارد و امری مصنوعی و نوپیدا است که فطرت به هر اندازه از گمراهی هم دچار شود از جانب خود بدان نمی‌رسد.

به یک نکته از انحرافات و کج‌فهمی‌های اهل جاهلیت معاصر در مورد دین یا الحاد بسنده می‌کنیم و آن هم گفته‌ی ژولیان هکسلی است که در کتابش «انسان در دنیای جدید Man in the Modern World» می‌گوید:

---

۹. {انگار آنان گورخران رمنده‌ای هستند * گورخرانی که از شیر گریخته و رمیده باشند}.

«انسان به سبب عجز و جهل خود، مطیع خداوند شده است اما اکنون علم آموخته و بر محیط سیطره یافته است. بنابراین زمان آن فرا رسیده تا هر آنچه را که در دوران جهل و عجز بر دوش خداوند نهاده بود بر دوش خودش بگذارد و سپس خود، خدا گردد»!

(از این گفته) به الله پناه می‌بریم.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ {کسانی که بدون دلیلی که (از سوی خدا) در دست داشته باشند درباره‌ی آیات الهی به ستیزه‌گری و کشمکش می‌پردازند، در سینه‌هایشان جز برتری‌جویی نیست و هرگز هم به برتری نمی‌رسند. پس (از شرّ این گونه افراد خودخواه و برتری‌طلب) خود را در پناه خدا دار که او (سخنان بی‌اساس ایشان را) می‌شنود و (توطئه‌های ناجوانمردانه‌ی آنان را) می‌بیند} (غافر: ۵۶)

جدلا فرض می‌کنیم که -تنها- عجز و جهل، سبب تسلیم شدن انسان در برابر خداوند در قالب دین، عقیده و عبادت هستند .. اما (سؤال اینست که) چه چیزی در حیات انسان معاصر تغییر کرده تا او را از تسلیم شدن برای خدا باز دارد؟!

آیا این سطح اندک از علم که بدان دست یافته است و این مقدار ناچیز از چیرگی بر طبیعت بوده است؟!

اما درباره علم، می‌گذاریم ویل دورانت فیلسوف معاصر در کتاب لذات فلسفه از آن سخن براند:

«طبیعت جهان چیست؟ ماده و صورت آن کدامند؟ اجزاء و ترکیب آن از چیست؟ و عناصر اولی و قوانین آن کدامند؟ کیفیت درونی ماده و جوهر وجود پیچیده آن چیست؟ عقل چیست؟ آیا عقل همیشه از ماده، جدا و حاکم بر آن است یا جزئی از ماده و مطیع آن؟ آیا این عالم خارج که با حواس ظاهر به آن راه می‌یابیم و این عالم عقل که با حواس باطن بدان پی می‌بریم هر دو محکوم قوانین مکانیکی و جبری هستند و چنانکه شاعر گفته است: آنچه خالق در روز ازل نوشته است در روز بازپسین خواهیم خواند؟ آیا عامل سرنوشت و آزادی و اختیار، ماده است یا عقل و یا هر دو؟ .. این سوالات را که کمتر کسی می‌پرسد همه پاسخ می‌دهند. این مسائل، اصول

فلسفه‌های ما هستند که تمام مسائل دیگر نهایتا در یک دستگاه مرتبط بدان پیوسته‌اند .. ما دریافت پاسخی درست به این سوالات را بر تملک تمام خزائن زمین ترجیح می‌دهیم».

«باید خود را به دست شکستی اجتناب‌ناپذیر بسپاریم، نه به این خاطر که این باب از فلسفه برای عملکرد بهترش، نیازمند شناختی کامل و مناسب از ریاضیات، نجوم، علم طبیعی، شیمی، مکانیک، زیست‌شناسی و روانشناسی است بلکه چون معقول نیست که از جزء انتظار داشته باشیم کُل را بفهمد .. این چشم‌انداز کلی -که سبب فتنه‌افکنی ما در ماجراجویی‌های ریزبینانه است- تمام دامها و فتنه‌ها را از اندیشه ما دور می‌کند. کافیست که اندکی تواضع و امانت‌داری به خرج دهیم تا مطمئن شویم که حیات در نهایتِ پیچیدگی و نظم و دقت قرار دارد طوری‌که درک آن برای عقول محدود ما دشوار می‌آید. و به احتمال قوی، آراسته‌ترین و بهترین نظریه‌های ما شاید نزد خدایانِ دانا به همه چیز، خنده‌دار و تاسف‌بار بیاید.[۱۰] چرا که تمام کاری که می‌توانیم انجام دهیم اینست که به کشف اعماق جهل خویش افتخار کنیم! و هر اندازه علم ما بیشتر می‌شود معرفت و شناخت‌مان کمتر می‌گردد زیرا هر گامی که می‌نهیم پرده از ابهامات جدید و تردیدهایی جدید بر می‌دارد. چنانکه مولکول از اتم و اتم هم از الکترون و الکترون نیز از کوانتوم Quantum پرده بر می‌دارد. و کوانتوم هم سایر مقوله‌های ما Categories و قوانین‌مان را به چالش می‌کشد و بر آنها غالب می‌گردد. و تعلیم و آموزش عبارتست از تجدید و نوآوری در عقاید و پیشرفت در شک، و ابزارهای ما -همانطور که مشاهده می‌کنی- مرتبط به ماده است و حواسمان نیز مرتبط به عقل می‌باشد .. و ما خس و خاشاک روی آب در میان این مه، می‌باید دریا را بفهمیم!».[۱۱]

و درباره دگرگونی و تغییر هر روزه‌ی «علم» می‌گوید:

«نظریه مشهور سحابی ما به کدام ستاره دوردست رفته است؟ آیا علم اخترشناسی نوین آن را تایید می‌کند یا چهره غبارآلودش را به باد تمسخر می‌گیرد؟

و قوانین نیوتن بزرگ کجا رفتند آنگاه‌که انیشتین، میکوفسکی و امثال آنها بواسطه نظریه نامفهوم نسبیت، جهان را به عقب برگرداندند؟

۱۰. بنگر به «**أثر الجاهلية الإغريقية فى إنحرافات الفكر الغربي**».

۱۱. صفحه ۶۱-۶۲ از ترجمه عربی با ترجمه دکتر احمد فؤاد الأهوانی.

و نظریه فناناپذیری ماده و پایستگی انرژی در فیزیک معاصر و آشوب و نزاعی که به بار آورد چه جایگاهی دارند؟

امروزه اقلیدس بینوا کجاست؛ همان که بزرگترین مولف مراجع علمی بود تا ببیند که چگونه ریاضی‌دانان برای ما، ابعاد جدیدی را بر حسب اهوا و تمایلاتشان شکل می‌دهند و به اختراع نامتناهیاتی می‌پردازند که هر یک از آنها، دیگری را به‌عنوان جزئی از خود در برمی‌گیرد، و در فیزیک -و نیز در سیاست- اثبات می‌کنند که خط مستقیم، طولانی‌ترین مسافت بین دو نقطه است»؟!

«و علم جنین‌شناسی کجاست تا مشاهده کند که «محیط پرورش» جای «ژنتیک» را که پیشتر خدای علم بود[۱۲] می‌گیرد؟ «گریگوری» و «مندل» اکنون کجا هستند تا شاهد رویگردانی دانشمندان علم ژنتیک از «صفات مشترک» باشند؟ و داروین ویرانگر ریزبین کجاست تا ببیند که چگونه روش «تغییرات سریع» جای «اختلاف‌های ذاتی و پیوسته» را در تکامل گرفته است؟ و آیا این تغییرات ثمره‌ی مشروع آمیزش دورگه‌ها است؟ آیا در تفسیرمان از تکامل برای نظریه «انتقال صفات اکتسابی» ناچاریم به عقب برگردیم؟ آیا خود را می‌بینیم که بار دیگر، چندین قرن به گذشته بر می‌گردیم تا گردن زرافه «لامارک» را در آغوش بکشیم؟

«و امروزه با کارگاه استاد ونت Wundt و با آزمایشات استانلی هول چکار کنیم چرا که هیچ یک از پیروان روانشناسی رفتارگرایی نمی‌تواند یک صفحه درباره روانشناسی جدید بنویسد مگر اینکه تمامی بقایای علم گذشتگان روانشناسی را به هوا پرت کند؟!

«و علم تاریخ جدید، امروزه کجاست که (ببیند) هر دانشمندی در تاریخ مصر باستان، کشفی از تبارها و تاریخ آنها را به میل خود ارائه می‌دهد در حالی که (نتیجه کشفیات آنها) فقط چند هزار سال با کشف دیگران تفاوت می‌کند؟! چنانکه تبارشناسان، تیلور، ویستر مارک، و اسپنسر را به تمسخر می‌گیرند؟ و آن‌چنانکه فریزر از همه چیز درباره دین ابتدایی ناآگاه می‌باشد زیرا به جهان دیگر رفته (و مرده) است؟!

---

۱۲. دوباره بنگر به «**أثر الجاهلية الإغريقية فى إنحرافات الفكر الغربي**».

براستی، علوم ما گرفتار چه مصیبتی شده است؟ آیا به‌یکباره، قداست و حقایق ازلی خود را از دست داده است؟ آیا امکان دارد که «قوانین طبیعت» چیزی بجز فرضیه‌های انسانی نباشد؟ آیا دیگر، یقین یا ثباتی علمی وجود ندارد؟».[۱۳]

همچنین درباره حقیقت ماده می‌گوید:

«و اولین چیزی که کشف می‌کنیم اینست که ماده قدیمِ غیرمتحرک -بر حسب توصیف علوم طبیعی قرن نوزدهم- از میان رفته است. و ماده تندال و هکسلی فاسد نبوده است، چرا که هرجا قرار گیرد دارای ثبات و سکون است، و آن پسرک چاق در داستان یادداشت‌های پیکویک[۱۴] نیز چنین است؛ او با وزن زیاد خود در برابر هر تلاشی به منظور حرکت دادن یا تغییر جهت حرکتش مقاومت می‌کند. و برجسون در نهایت سادگی بیان داشته که ماده‌ای با این سکون و بی‌حرکتی به هیچ وجه نمی‌تواند حرکت را تفسیر کند و از باب اولی، قادر به ایجاد حیات و عقل نمی‌باشد. اما دانشمندان علوم طبیعی چنانکه برجسون نوشته است راه کنار گذاشتن تصور سکون ماده را در پیش گرفته و در طبیعت به دنبال کشف حیویّت و حرکت تردیدناپذیر آن بودند. مثلا الکتریسیته را نمی‌توان در اشکالی از سکون و اتمها تفسیر کرد. لذا این نیروی پنهانی که به جرم افزوده می‌شود و بر انرژی‌اش می‌افزاید اما چیزی بر ابعاد و سنگینی‌اش اضافه نمی‌کند چیست؟ و بار الکتریکی چگونه در سیم یا در هوا (وای‌فای یا بی‌سیم) حرکت می‌کند؟ آیا چیزیست که در داخل سیم یا اتمها حرکت می‌کند؟ که در این صورت، کوچکتر از اتمها هستند؟ و چه چیزی در این امواج الکتریکی که سرعت‌شان تقریبا به خود سرعت نور می‌رسد حرکت می‌کنند؟ اتم هستند؟ اثیر هستند و یا هیچ؟ و در اشعه ایکس هنگامی‌که پرتویی الکتریکی در خلأ دستگاه اشعه‌افکن از دیوار لوله‌ها عبور می‌کند و صفحه حساس را از لحاظ شیمیایی تغییر می‌دهد چه چیزی از خلال خلأ یا دیوارها عبور می‌کند؟ زمانی‌که ماده، متحرک و فعال شد خالی نمی‌شود همانطور که رادیوم چنین حالتی دارد، و اتمهایی که تقسیم‌ناپذیرند به بی‌نهایت تقسیم می‌شوند و هر اتمی، منظومه‌ای سیاره‌ای از بارهای الکتریکی می‌شود که به دور چیزی می‌چرخد که جوهر و اصل آن، بیشتر از بار الکتریکی دیگری نمی‌باشد .. پس ماده در چه مخمصه‌ای می‌افتد آنگاه‌که جِرم، وزن، طول، عرض، عمق و فناناپذیری‌اش و نیز سایر این ویژگیهای سنگینی که احترام هر

۱۳. صفحه ۲۳-۲۴ از ترجمه عربی.

۱۴. داستانی مشهور از چارلز دیکنز، که آقای پیکویک قهرمان داستان است.

اندیشمند واقعی را برانگیخته از دست می‌دهد؟ آیا سکون و ایستا بودن، افسانه است؟ آیا امکان دارد که ماده زنده باشد؟[۱۵]

پیشتر دلایلی مبنی بر وجود این انرژی در ماده بوده است چرا که پیوستگی، انسجام، دافعه و جاذبه بدان اشاره داشت. و امروز محتمل به نظر می‌رسد که این صفات و همچنین الکتریسیته و مغناطیس، صورتهایی از «انرژی اتمی» باشند یعنی ظواهر و پدیده‌هایی که به حرکت مداوم الکترونها در اتم باز می‌گردند .. اما الکترون چیست؟ آیا جزئی از ماده است که در لباسی از انرژی آشکار گردیده است؟ یا اینکه مقداری از انرژی کاملا جداگانه از هر گونه جوهر مادی است؟ البته نمی‌توانیم فرضیه آخر را تصور نماییم! لیبون می‌گوید: «بدون تردید برای عقلی بالاتر از عقل ما امکان دارد که انرژی را به غیر از ماده تصور کند .. اما چنین تصوری در حیطه توان ما نیست زیرا ما نمی‌توانیم اشیاء را جز با قرار دادنشان در چارچوب مشترک افکارمان فهم کنیم. و چون ماهیت انرژی مجهول است ناچاریم که بدان قالبی مادی بدهیم تا در موردشان به تفکر بپردازیم». لذا چنانکه برجسون می‌گوید ما طبیعتا مادی‌گرا هستیم زیرا به تعامل با ماده و امور مکانیکی خو گرفته‌ایم به همین دلیل از آن رویگردان نشده‌ایم تا در خویشتن‌مان به نظر و تأمل بپردازیم چونکه ما همه چیز را همچون ابزاری مادی تصور می‌کنیم. با این وجود اوستوالد Ostwald ماده را تنها به عنوان صورتی از انرژی توصیف می‌کند. و رزرفورد، اتم را به واحدهای الکتریکی مثبت و منفی ارجاع می‌دهد. و لودیژ معتقد است که الکترون، هسته‌های مادی بیش از بار خود را شامل نمی‌شود و لیبون به سادگی می‌گوید: «ماده، صورتی مختلف از انرژی است» و ج.ب.س. هالدین می‌گوید: «برخی از تواناترین اندیشمندان در جهان امروز، ماده را به عنوان نوعی صرفا خاص از اضطراب تموجی قلمداد می‌کنند». و ادنگتون می‌گوید: «به راستی که ماده، از پروتونها و الکترونها یعنی بارهای مثبت و منفی از الکتریسیته ترکیب یافته است. پس دیسک در حقیقت مکانی خالی است که شامل بارهای الکتریکی پراکنده در جاهای مختلف می‌باشد». و هوایت هید می‌گوید: «مفهوم جِرم، دارد یگانه امتیازش را به عنوان مقدار واحد و دائم از دست می‌دهد .. زیرا جرم اکنون، نامی برای حجمی از انرژی است که با برخی اثرات دینامیکی آن ارتباط دارد». و آن غول علمی بزرگ به این مرتبه پست سقوط کرد و ما را در سطح بوسکوویچ[۱۶] Boscovich

۱۵. بنگر به تلاش سرسختانه برای گریز از چالش موجود در پیدایش حیات از مرگ؛ همان چالشی که -فطرتا- به ایمانِ به خداوند می‌انجامد.
۱۶. فیلسوفی اهل یوگسلاوی که فلسفه نیوتن را در کشورش منتشر نمود.

همان جزویتی قدیم و نیز به این عبارت نامفهوم برگرداند که: ماده‌ای که مکان را اشغال می‌کند از نقطه‌هایی ترکیب یافته که وجود ندارند! و نیچه در این مورد می‌گوید: «بوسکوویچ و کوپرنیک تا کنون بزرگترین رقیبان بوده و در ابطال شهادت عیان موفق‌ترین بوده‌اند». پس عجیب نیست که دیوی چنین نتیجه بگیرد که «مفهوم ماده که بالفعل در اجرای علم وجود دارد هیچ ربطی به ماده (مورد نظر) ماده‌گرایان ندارد»!

آیا ممکن است چیزی پیچیده‌تر و عجیب‌تر از این گفته دانشمندان علوم طبیعی باشد که می‌گویند ماده به معنای جوهر متحیّز Spatial از وجود، نیست و نابود گردیده است؟

آنها می‌گویند که در الکترونها، هیچ یک از ویژگیهای ماده نیست چرا که نه جامد است، نه مایع و نه گاز، نه جرم است و نه صورت، و انحلال آن به حرکت و فعالیتی اشعه‌ای، شک و تردیدهایی را در مورد قویترین اعتقاد در علم جدید یعنی فناناپذیری ماده ایجاد می‌کند .. بیایید تا بار دیگر به نظر یکی از دانشمندان علوم طبیعی گوش فرا دهیم که می‌گوید: عناصر اتمهایی که از هم انحلال می‌پذیرند کاملا از بین می‌روند زیرا همه صفات ماده را از دست می‌دهند از جمله جرم (سنگینی) که اساسی‌ترین ویژگی آنست .. بدین خاطر که میزان، عاجز از وزن کردن آنست و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را به حالت ماده برگرداند، چرا که آنقدر ناچیز شده که در بزرگی اثیر (که خود بسیار ناچیز است) پنهان شده است .. و حرارت، الکتریسیته، نور و موارد دیگر بیانگر آخرین مراحل ماده پیش از پنهان شدنش در اثیر است .. و ماده‌ای که انحلال می‌یابد به‌تدریج در حالات پیاپی از مادی بودنش خارج می‌شود و کم کم صفات مادی‌اش از آن گرفته می‌شود تا اینکه در نهایت به اثیر بر می‌گردد که قابل وزن و اندازه‌گیری نیست؛ همان اثیری که به نظر می‌رسد ماده از آن پیدایش یافته است.

اثیر؟ .. راستی اثیر چیست؟ کسی نمی‌داند! چنانکه لُرد سالسبوری می‌گوید: اثیر چیزی نیست بجز نامی برای فعل «تموج دارد» و اثیر خرافه‌ای است که به‌منظور پنهان کردن جهل پنهان در لباس علم جدید ساخته و پرداخته شده است. چرا که به اندازه شبح و روح، پیچیده و مبهم است! و اینشتین وجود اثیر را به هنگام بازتفسیر جاذبه فرض کرد، و اخیرا تصمیم گرفت که تا هنگام مشخص نمودن توان و قدرتش بدان نپردازد! و هرگاه یکی از دانشمندان علوم طبیعی، عاجز و

متحیر می‌شود به مسئله اثیر پناه می‌برد! و استاد ادنگتون تازه‌ترین برهان را در این موضوع مطرح کرده و می‌گوید: «اثیر نوعی از ماده نیست بلکه فرامادی است».

«و معنای آن اینست که چیزی فرامادی، خودش را به واسطه برخی پیچش‌های Contortions پیچیده (چنانکه کیلون آنها را گردابی‌ها Vortices نامید) به ماده ارجاع می‌دهد و این چیزی که بُعد و حجم نداشته با اضافه کردن اجزائی از آن به یکدیگر، ماده‌ای متحیّز می‌شود و می‌توان آن را وزن کرد. آیا این، لاهوت است که بازگشته است یا علم مسیحی جدیدی است و یا صورتی از پژوهش طبیعی است؟ و در وقتی که روانشناسی با تمام روشها می‌کوشد از دست «شعور» خلاصی یابد تا عقل را به ماده برگرداند، علم طبیعت با تأسف اظهار می‌دارد که ماده وجود ندارد! و نیوتن با تعجب گفته است: «ای طبیعت مرا از ما بعد طبیعت «متافیزیک» محافظت نما». متاسفانه طبیعت قادر نخواهد بود که بیش از این کاری انجام دهد!

برتراند راسل می‌گوید: «علم طبیعت به مرحله‌ی کمال نزدیک می‌شود» حال آنکه تمام دلایل بیانگر عکس این مسئله است .. اما هنری بوانکاریه معتقد است که علم طبیعت جدید در حالتی از آشوب به سر می‌برد، لذا تمامی پایه‌های آن را از نو بنیان می‌نهد و در اثنای این کار، تقریبا نمی‌داند کجا می‌ایستد. اندیشه‌های اساسی پیرامون طبیعت بویژه درباره ماده و حرکت در بیست سال اخیر کاملا تغییر کرده است. و کارهای کوری، رذرفورد، سودی، اینشتین و مینکوفسکی اجازه‌ی بقا به هیچ یک از تصورات و نگرشهای قدیم درباره طبیعت نیوتنی نمی‌دهند. و لاپلاس به خاطر کشف تنها نظام جهان به نیوتن حسادت می‌ورزید و برای نبود نظامهای دیگری (جهت کشف) ناراحت بود! اما دنیای نیوتن، امروزه کنار نهاده شده است و گرانش Gravitation دیگر مسئله جاذبه Attraction نیست و قوانین حرکت در هر جهت بوسیله نظریه نسبیت از هم فروپاشیده است. و فلسفه پیشتر به بحث و بررسی اشباح و مجردات می‌پرداخت و علم به بحث و بررسی ماده، محسوس و حقایق واقعی اهتمام می‌ورزید اما اکنون، علم طبیعت مجموعه‌ای درونی (فراحسی) Esoteric از قوانین مجرد است. «و اندیشه ماده در دوایر علمی کاملا ناپیدا شده است».[۱۷] و فلسفه می‌بایست کنار می‌کشید (و کماکان برخی از مردم در طی ۵۰ سال مرگش را انتظار می‌کشند) اما علم می‌باید مشکلاتمان را حل کند. و اکنون در وقتی که توده

۱۷. ادینگتون صفحه ۲۷۴.

مردم، همه افکار الهامی و یقینی را که روزی به انجیل و کلیسا[۱۸] مرتبط بوده از دانش و دانشمندان می‌خواهند متواضعانه به ما گفته می‌شود که: «پژوهش علمی، توان دستیابی به معرفت و شناخت طبیعت درونی اشیاء را ندارد»[۱۹] (صفحه ۶۸-۷۳).

***

اما در مورد سیطره (انسان) -یا بهتر است بگوییم عجز و ناتوانی- پیشتر در یکی از بندهای این فصل سخن راندیم و بیان داشتیم که عجزی دائمی و ریشه‌دار است که آن مقدار از سیطره که انسان بواسطه علم و تکنولوژی به دست می‌آورد در آن تاثیر نمی‌گذارد و از وصف عاجز بودنش نمی‌کاهد هرچند که اتم را شکافته و انرژی‌اش را آزاد کرده است، و اگرچه بر فضاپیما سوار شده و در سراسر جهان به گشت و گذار پرداخته است چرا که آنچه انسان بدان تمایل دارد و احساس عجز و ناتوانی از تحقق آن دارد به نسبت او، امری غیرممکن و دست‌نایافتنی است .. یعنی اینکه بطور کامل بر جهان سیطره پیدا کند، اینکه هر چیزی را که بخواهد به انجام برساند، اینکه در زمین جاودانه بماند، اینکه از غیب آگاهی یابد. بویژه اینکه برخی از این امور از جمله فریبهایی است که شیطان از زمان آغاز آفرینش، آدم را بدانها فریب داد:

﴿وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾ {و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است مگر بدان خاطر که (اگر از این درخت بخورید) دو فرشته می‌شوید و یا این که (جاودانه می‌گردید و) از زمره‌ی جاویدانان (در این سرا) خواهید شد} (اعراف: ۲۰)

به همین دلیل احساس عجز و ناتوانی همیشگی، در تمامی حالات و همه اوضاع انسان همراه اوست و انسان عصر جدید هم از آن رهایی نمی‌یابد برخلاف آنچه ژولیان هکسلی می‌گوید که: «برای انسان وقت آن فرا رسیده که آنچه را قبلا در عصر جهل و عجز بر عهده خدا گذاشته بود، خود بر عهده بگیرد و بر دوش بکشد و در نتیجه خود، خدا شود»:

---

۱۸. منظور دین است.

۱۹. ادینگتون صفحه ۳۰۳.

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ {آنها تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند، و از آخرت کاملاً بی‌خبرند} (روم: ۷)

دوست داریم این را اضافه کنیم که انسان سلیم می‌داند هر اندازه از نیروهای آسمان و زمین را مسخّر خود گرداند، به‌منزله «ستاندن و غصب» از خداوند قلمداد نمی‌شود آنچنان که افسانه‌های دیوانه‌وار یونانی تصور می‌کنند تا اینکه توجیهی برای شوریدن بر اطاعت و فرمانبرداری از خداوند باشد، و یا آنگونه که جاهلیت معاصر انجام می‌دهد توجیهی برای افتخار به انکار وجود خدا باشد بلکه این سیطره‌ی جزئی انسان، تقدیر خداوند و نیز رحمت خدا برای انسان است و از فضل خدا بر او است، چرا که خداوند است که آنها را برای انسان مسخّر گردانده است، سپس او را برای تحقق آنها یاری نموده است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ﴾ {و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیه‌ی خود، مسخّر شما ساخته است} (جاثیه: ۱۳)

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ {سپس به آدم، نامهای (اشیاء و خواصّ و اسرار چیزهایی را که نوع انسان از لحاظ پیشرفت مادی و معنوی آمادگی فراگیری آنها را داشت، به دل او الهام کرد و بدو) همه را آموخت} (بقره: ۳۱)

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ {خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی (از جهان دور و بر خود) نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا (به وسیله‌ی آنها بشنوید و ببینید و بفهمید و نعمتهایش را) سپاسگزاری کنید} (نحل: ۷۸)

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ {او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است} (ملک: ۱۵)

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ (۳۲) وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (۳۳) وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ {خدا کسی است که آسمانها و زمین را آفریده است و از (ابر) آسمان آب را پائین آورده است و با آن، میوه‌ها و دانه‌ها را پدیدار کرده و روزی شما گردانده است، و کشتیها را مسخّر شما نموده است تا در دریا با اجازه و اراده‌ی او حرکت کنند، و رودخانه‌ها را در اختیار شما قرار داده است (تا در آبیاری زمینها و نوشیدن آب آنها مورد استفاده قرار گیرند) ❊ و خورشید و ماه را مسخّر شما کرده که دائماً به برنامه‌ی (نورافشانی و تربیت موجودات زنده و ایجاد جزر و مدّ در اقیانوسها و دریاها و خدمات دیگر) خود ادامه می‌دهند. و شب را (برای آسایش) و روز را (برای تلاش) مسخّر شما ساخته است ❊ و به شما داده است هر آنچه که خواسته باشید، و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید (از بس که زیادند) نمی‌توانید آنها را شمارش کنید. واقعاً انسان، ستمگرِ ناسپاسی است (اگر نعمتهای خدا را نادیده بگیرد و به جای پرستشِ دهنده‌ی نعمتها، چیز دیگری را پرستش بکند و سر از خطّ فرمان آفریدگار برتابد)} (ابراهیم: ۳۲-۳۴)

❊❊❊

در آخر می‌گوییم: ما ادعا می‌کنیم که دین، ریشه در فطرت دارد و آنها ادعا می‌کنند که خانه‌ای مخروبه است که می‌بایست اثری از آن باقی نماند تا که علم و الحاد جای آن را بگیرد. و ما چنانکه پیشتر اشاره نمودیم از خودشان بر علیه آنها استدلال می‌کنیم.

در رد آنان به اولین فضانورد «یوری گاگارین» استدلال می‌کنیم که پس از بازگشت از فضا در کنفرانس مطبوعاتی بین‌المللی که برای استقبال او تدارک داده شده بود اظهار داشت: "هنگامی که به فضا رفتم شگفتی جهان، مرا مات و مبهوت ساخت بنابراین به جستجوی خدا پرداختم".

البته گفته‌ای که حکومت به تصریحات گاگارین اضافه کرد یا به او دستور داد که اضافه کند اهمیتی ندارد، یعنی این گفته که: «به جستجوی خدا پرداختم اما او را نیافتم»!

به راستی که این، فریبی آشکار است...

امکان ندارد که گاگارین ابتدا این سخن را بر زبان آورده باشد! چه کسی او را وا داشت که ابتدا از خدا سخن به میان آورد اگر قصدش انکار خدا بود، و هیچ یک از حاضران هم این مسئله را

مطرح نکردند تا او به انکار خدا بپردازد؟! در حقیقت امر معقول اینست که او خدا را اولین بار در راستای اثبات او بر زبان آورد نه انکارش. او برای پاسخگویی طبیعی به فطرت نسبت به عظمت و شگفتی جهان، چنین سخنی بر زبان راند آنگاه که برای اولین بار، خارج از جو زمین را به نظاره نشست؛ چنانکه آن را به شکلی کاملا متفاوت با چیزی دید که حس او به حکم اُنس و عادت بدان خو گرفته بود .. لذا فطرتش بصورت خودکار به سمت خالق آسمانها و زمین روی آورد آن هم با وجود تمام الحادی که حکومت زمان تولدش تا لحظه رفتن او به فضا در فکر و قلبش تزریق کرده بود!

براستی که این گفته او بدون عمد و تدبیری از اردوگاه الحادی، درز کرده بود:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ {ما به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) هرچه زودتر دلایل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمانها و زمین که جهان کبیر است) و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیراست) به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است} (فصلت: ۵۳)

همچنین به گفته چندی از دانشمندان خودشان در رد آنها استناد می‌کنیم که در «الحاد علمی» پرورش یافته‌اند! اما خود علم، امثال آنها را به سوی ایمانِ به خدا سوق داد، و ما به گزیده‌هایی از کتاب «علم به سوی ایمان فرا می‌خواند»[۲۰] و کتاب «خداوند در عصر علم تجلی می‌یابد»[۲۱] بسنده می‌کنیم که ما را از بیان موارد بیشتر بی‌نیاز می‌گرداند.

استاد کریسی موریسون رئیس آکادمی علوم در نیویورک می‌گوید:

«معجون آفرینش، این امکان را برای بسیاری از مخلوقات فراهم کرده که حد بالایی از اشکال معینی از غریزه، هوش یا آنچه نمی‌دانیم را بروز دهند. مثلا زنبور قرمز، ملخ را شکار می‌کند و چاله‌ای در زمین می‌کند و ملخ را در مکان کاملا مناسبی نیش می‌زند تا هشیاری‌اش را از دست دهد اما همچون نوعی از گوشت نگهداری‌شده به حیات ادامه می‌دهد. و ماده زنبور، تخمهایی را در مکان دقیق و مناسبی قرار می‌دهد و شاید نمی‌داند که بچه‌هایش هنگامی‌که از تخم بیرون

---

۲۰. تالیف کریسی موریسون ترجمه محمود صالح الفلکی.

۲۱. تالیف گروهی از دانشمندان ترجمه دمرداش عبدالمجید سرحان.

می‌آیند می‌توانند بدون کشتن حشره‌ای، از آن غذای آماده تغذیه کنند و بدین گونه خطری متوجه آنها نگردد. زنبورها می‌باید این کار را انجام دهند و آن را تکرار کنند وگرنه زنبوری بر روی زمین باقی نمی‌ماند .. و علم نیز تفسیری برای این پدیده پنهان نمی‌یابد اما با این وجود نمی‌توان آن را به تصادفی بودن نسبت داد»!

«و زنبور ماده روی چاله را می‌پوشاند و با خوشحالی می‌رود و سپس می‌میرد. آن ماده و سایر ماده‌ها در مورد این فرایند به تفکر نپرداخته‌اند و نمی‌دانند چه اتفاقی برای بچه‌هایشان می‌افتد، یا اینکه چیزی خواهد بود که بچه‌ها نامیده می‌شوند. بلکه حتی نمی‌داند که او برای حفظ نوع خود، زندگی و کار کرده است!».[۲۲]

در برخی گونه‌های مورچه چنین است که مورچه‌های کارگر، دانه‌های کوچک را برای غذا دادن به سایر مورچه‌ها در طول فصل زمستان می‌آورند و مورچه‌ها «انبار غذاهای آسیاب‌شده» را ایجاد می‌کنند و آن‌هایی که دارای فک‌های بزرگ جهت آسیاب دانه‌ها هستند اقدام به فراهم نمودن غذا برای دیگر مورچه‌های تحت سیطره خود می‌کنند و این تنها کار آنهاست. و هنگامی‌که فصل پاییز فرا می‌رسد و تمام دانه‌ها آسیاب شده بودند بزرگترین سهم برای بیشترین تعداد، نیازمند حفظ این کمک غذایی است .. و مورچه‌های سرباز، مورچه‌های آسیاب را می‌کشند و شاید ضمیر حشره‌ای آنها چنین خود را راضی کند که چون آنها در هنگام آسیاب دانه‌ها برای بهره بردن از غذا فرصت داشته‌اند به پاداش کافی خود رسیده‌اند!

«و انواع دیگری از مورچه‌ها هستند که غریزه یا اندیشیدن (هر کدام را دوست داری انتخاب کن) آنها را به ساخت لانه‌هایی برای غذا می‌کشاند که می‌توان آنها را پارک لانه‌ها نامید و انواع معینی از کرم‌ها و حشرات دیگر را شکار می‌کنند که این مخلوقات مورچه گاوی هستند! این مورچه‌ها از آنها، ترشحات معینی شبیه عسل می‌گیرند تا به عنوان غذای خود استفاده کنند.

«و مورچه‌ها، گروههایی از خود را اسیر کرده و به بردگی می‌کشند. و برخی مورچه‌ها هنگام ساخت آشیانه، برگ درختان را مطابق با حجم مطلوب برش می‌دهند .. و درحالی‌که برخی مورچه‌های کارگر مشغول ساخت و شکل‌دهی اطراف آشیانه هستند مورچه‌های کوچکتر را که

۲۲. صفحه ۱۲۹-۱۳۰ از کتاب «علم به ایمان فرا می‌خواند».

قادر به ریسیدن ابریشم هستند -برای بافتن آن- به کار می‌گیرند! و چه بسا بچه‌ی مورچه، خود را از انجام کارهای پیله ابریشم محروم کند اما به جمع خدمت کرده باشد!

پس برای اتم‌های ماده که مورچه از آنها تشکیل شده چگونه انجام این عملیات پیچیده میسر می‌گردد؟

بدون شک خالقی وجود دارد که آن را بدین کار راهنمایی نموده است.[۲۳]

دانشمند علوم طبیعی «فرانک آلن» می‌گوید:

«قوانین ترمودینامیک بیانگر اینست که ترکیبات جهان، حرارتش را بصورت تدریجی از دست می‌دهد و حتما به‌سوی روزی پیش می‌روند که اجسام به زیر درجه حرارت بسیار پایین یعنی صفر مطلق می‌رسند و در آن روز است که انرژی از بین می‌رود و حیات غیرممکن می‌گردد .. و هرگاه که درجه حرارت با گذر زمان به صفر مطلق برسد گریزی از وقوع این حالت یعنی نیستی و نابودی انرژی نمی‌باشد.

«اما خورشید تابان، ستارگان درخشان و زمین غنی به انواع حیات، همگی دلیلی است روشن بر اینکه اصل جهان یا پایه و اساس آن مرتبط به زمانی است که از لحظه‌ی معینی آغاز شده است، بنابراین جهان نیز حادث و مخلوقی از مخلوقات است و معنایش اینست که اصل جهان باید خالقی ازلی داشته باشد که آغازی ندارد، علمش به همه چیز احاطه دارد، قدرتمند است و قدرتش حد و مرزی ندارد، و می‌بایست که این جهان ساخته‌ی دست او باشد.[۲۴]

به این گزیده‌ها بسنده می‌کنیم و به ذکر موارد بیشتر نیازی نداریم، چرا که همگی آنها از میزان حماقت این بدعت گمراه‌کننده سخن می‌رانند که شیاطین در جاهلیت معاصر آن را انتشار دادند آنگاه که چهارپایان رمیده، پشت خود را در اختیارشان نهادند تا بر آن سوار شوند و آنها را به پرتگاههای گمراهی بکشانند!

اما کسانی که امروزه احساس می‌کنند وجود ذاتی یا شکوه ذاتی‌شان بجای پذیرفتن دین در پذیرش الحاد نهفته است در واقع حبابهایی هستند که فردا به هنگام بازگشت بشریت به هدایت

---

۲۳. گزیده‌هایی از کتاب «علم به ایمان فرا می‌خواند» صفحه ۱۳۱-۱۳۲.

۲۴. از کتاب «خدا در عصر علم تجلی می‌یابد» صفحه ۵-۶.

و هشیاریش از بین خواهند رفت .. و ما بر این باوریم که -به حکم همه شرایط موجود- به سوی دین و هدایت باز خواهند گشت اگر که خداوند متعال نابودی را برایش رقم نزده باشد.

﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾ {امّا کفها، (بیسود و بیهوده بوده و هرچه زودتر) دور انداخته می‌شود ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد} (رعد: ۱۷).

پایان